

مرور آماری اعتراضات کارگران ایران در سال ۱۳۹۰

تهیه و تدوین: امیرجواهری لنگرودی
همکاران: احمد راستی و مهرداد مهرپور محمدی

آنچه طی سال ۹۰ شاهدش بودیم؛ واحد های صنعتی در کنار واحد های تولیدی بطور مدام ورشکسته، تعطیل و تخریب شده، کارگران اخراج و بیکار می گردند و صاحبان صنایع خصوصی شده با پول شویی های میلیاردی و اختلاس های کلان و خواباندن دهها و صد ها پروژه پولساز، بدهکاری خود به بانکها را پرداخت نکرده و چرخه تولید را به ویرانی کشانده اند. کارگران کشور همواره در صف دستمزدهای معوقه جا گرفته اند و نیروی بیکاران از مرز ۵ تا ۶ میلیون باید فزونتر باشد.

یادداشت:

این گزارش بر اساس آمارهای منتشر شده توسط وزارت کار و تعاون و همچنین گزارشهای میدانی از سوی فعالان کارگری تهیه شده است. این آمارها نشان میدهد که اعتراضات کارگران در سال ۱۳۹۰ به اوج خود رسیده و در سراسر کشور موجی از اعتصابات و تظاهرات شکل گرفته است. این اعتراضات عمدتاً به دلیل کاهش دستمزدها، افزایش ساعات کار، و عدم پرداخت دستمزدهای معوقه صورت گرفته است.

در ادامه این گزارش، به بررسی علل و پیامدهای این اعتراضات پرداخته و راهکارهای پیشنهادی برای حل این مشکلات ارائه میشود. این گزارش میتواند به عنوان یک منبع معتبر برای پژوهشگران و فعالان کارگری مورد استفاده قرار گیرد. این گزارش بر اساس آمارهای منتشر شده توسط وزارت کار و تعاون و همچنین گزارشهای میدانی از سوی فعالان کارگری تهیه شده است.

این گزارش بر اساس آمارهای منتشر شده توسط وزارت کار و تعاون و همچنین گزارشهای میدانی از سوی فعالان کارگری تهیه شده است. این آمارها نشان میدهد که اعتراضات کارگران در سال ۱۳۹۰ به اوج خود رسیده و در سراسر کشور موجی از اعتصابات و تظاهرات شکل گرفته است. این اعتراضات عمدتاً به دلیل کاهش دستمزدها، افزایش ساعات کار، و عدم پرداخت دستمزدهای معوقه صورت گرفته است.

در سال ۱۳۹۰، فلات بار گسترش فقر برای همه لایه های طبقه کارگرایران بوده است.

دربرآیند آنچه که مربوط به پایان سال ۱۳۹۰ می گردد، سیاهه ای سراسر سیاه و تیره را دربرابر خود داریم که برآمد عمومی استنتاج روزشمار کارگری یکساله را رقم میزند. درایران ما با یک جمعیت پرشمار چند ده میلیونی خانوار کارگران روبرو هستیم. هیچکس نمی تواند از بیان آماری حدود یازده میلیون کارگر که با خانواده هایشان حدود ۴۵ میلیون ایرانی را در یک جمعیت ۷۵ تا مرز ۸۰ میلیونی تشکیل می دهند، شانه خالی کند. مسایل این ۴۵ میلیون جمعیت کارگری را نمی شود در جنبش اجتماعی سراسری نادیده گرفت. باید بطور عمقی به مسأله کار، مسأله معیشت، مسایل اقتصادی، صنفی و اجتماعی، گذران زندگی سیاسی همه لایه های کارگری کشور نگریست.

آنچه طی سال ۹۰ شاهدش بودیم؛ واحد های صنعتی در کنار واحد های تولیدی بطور مدام ورشکسته، تعطیل و تخریب شده، کارگران اخراج و بیکار می گردند و صاحبان صنایع خصوصی شده با پول شویی های میلیاردی و اختلاس های کلان و خواباندن دهها و صد ها پروژه پولساز، بدهکاری خود به بانکها را پرداخت نکرده و چرخه تولید را به ویرانی کشانده اند. کارگران کشور همواره در صف دستمزدهای معوقه جا گرفته اند و نیروی بیکاران از مرز ۵ تا ۶ میلیون باید فزونتر باشد.

در شرایطی که بسیاری از واحد های صنعتی به انرژی ارزان عادت کرده اند و با هدفمند سازی یارانه ها از سال ۹۰ به اینسو، راهی جز تعطیل شدن پیدا نکردند، دولت به مثابه بزرگترین کارفرما، همواره از خود سلب مسئولیت می نماید و با واگذاری بخش های زیادی از صنایع به بخش خودمانی سرمایه داری، تلاش دارد خصوصی سازی ها را مضمون بخشد. همواره این سؤال مطرح می گردد: در اقتصادی که ۸۵ درصد آن متکی بر درآمد نفت است، اصلاً خصوصی سازی یعنی چی؟ کجای چنین اقتصادی را می شود خصوصی کرد؟ میلیون ها انسانی که بر اثر خصوصی سازی به زیر خط فقر رانده می شوند، تکلیف آنها چه می شود؟ این ها پرسش هایی است که همواره در جامعه ما برای به تخریب کشاندن معیشت کارگران و آنها را در فشار و تنگنای گذران زندگی و محتاج نگهداشتن، بی جواب مانده است. هر روز زندگی کارگران وضعیت وخیم تری به خود می گیرد. صاحبان شرکت های تولیدی هم کارشان اینجا و آنجا از رونق کافی

برخوردار نیست. چرا که سیاست دولت انداختن فشار از خود بردوش تولید کنندگان، خاصه تولید کننده گان خرده پا است. این امر صاحبان پروژه های بلند مدت و قدرتمندی همچون سپاه پاسداران و آقا زاده ها را که مجاری قدرت را به راحتی می شناسند را شامل نمی گردد بلکه یقه آن بخش هایی از صاحبان تولید می چسبد که واحد های آنان، قدرت رقابت در برابر واردات بیرویه همان کالاها ی تولیدی روزانه را ندارند و به ناچار صدمه می بینند و کالاهایشان به ناگزیر به طور فاحشی دچار افزایش قیمت شده و به ناگزیر با ورشکستگی روبرو می گردند.

در اخبار مطبوعات آمده است: «گزارشها از تعطیلی ۱۲۰۰ واحد تولیدی در سال ۹۰ خبر می دهد، برآورد می شود در سال ۹۱ هم تعداد واحدهای تعطیل شده بیش از این باشد، در سال های ۸۹ و ۸۸ هم ۷۰۰ و ۵۰۰ واحد تولیدی تعطیل شده اند. آمارها از میانگین بیکاری سالانه ۲۰۰ هزار کارگر هشت سال اخیر حکایت می کند. ۳۰ ماه حقوق معوقه، تعدیل ۲۰۰ کارگر، باز خرید کارگران، شش ماه حقوق معوقه، تعدیل ۷۰ درصد نیروها، سه سال حقوق معوقه، ۲۰ ماه حقوق معوقه و مزایا و عیدی سال ۸۶ تا کنون، بلا تکلیفی و بیکاری کارگران، ضعف مدیریت، بدهی به بانکها، تامین اجتماعی، استفاده از مرخصی اجباری و...، از جمله نکاتی است که در هنگام ورق زدن لیست شرکت ها و واحدهای بحران دار سال ۹۱-۹۰ به چشم می خورد که خود مشتی است نمونه خروار...» (فاطمه جمال پور، روزنامه شرق، ۱۱ اردیبهشت ۹۲) و یاد رگزش ها آمده است: در سال ۹۱ ما با ورشکستگی عظیم صنعت چای و تعطیلی بیش از ۴۵ کارخانه چای سازی روبرو بوده ایم که - چرایی بحث آنرا به ارزیابی های بعد ترمان - موکول می نمایم. ما در این واری آمار، استخراج جدول های آماری سال ۱۳۹۰، را با همان شیوه استخراج جدول های سال پیش (۱۳۸۹) و برپایه هر سه ماه یکبار با تمرکز حول: تنوع اشکال حرکت های اعتراضی کارگران بخش های مختلف کشور شامل: (تظاهرات در برابر نهاد های رژیم- تحصن ها - راه بندان- تجمعات اعتراضی- اعتصاب و سایر اشکال...)، خواسته های کارگران شامل: (افزایش دستمزدها - جلوگیری از اخراج ها - ممانعت از تعطیلی کارخانه ها - برخورداری از حق تشکل - اعتراض به قراردادهای موقت، بنگاه های کاریابی و همچنین شرکت های پیمانکاری - اعتراض به واگذاری صنایع و کارخانه ها به بخش خصوصی - اعتراض به عدم افزایش حقوق و مزایا و غیره ...)، همچنین توجه به امر استخراج جدول های اخراج کارگران از واحدهای تولیدی - تعداد اخراج های واحد ها، رکود و تعطیلی کارخانه ها - نام رشته تولید - تعداد واحد ها - تعداد کارگران بیکار شده - حرکت ها حمایتی از اعتراضات و تحرکات کارگری شامل: (نامه های کارگران داخل کشور به نهاد های

بین المللی و بالعکس از جانب نهادهای کارگری خارج از کشور به محافل بین المللی در حمایت از کارگران داخل کشور، بازداشت ها - مرگ و میر کارگران حین کار و سایر موارد... از روز شمار کارگری سال مورد بررسی (۱۳۹۰) استخراج کرده ایم .

ذکر چند نکته در امر استخراج خبر و ارزیابی مادر تنظیم جدولهای آماری موجود مهم می نماید:

نکته اول این که؛ ما از میان چندین هزار خبر که جنبه های گوناگون "گزارش"، "تحلیل"، "پیام"، "اطلاعیه های کارگری"، "پیام های پشتیبانی های داخلی و بین المللی در حمایت از مبارزات کارگران ایران"، "گزارشات یاری های مالی" و غیره طی سال گذشته انتشار یافته که ما توانستیم به آن اخبار دسترسی یابیم. کارجمعی ما، همه آنها را در استخراج آماری جدولهایمان جا نداد. بلکه از میان بیش از ۴۴۹۸ خبر، ما در حدود بیش از سه (۳۰۰۰) هزار خبر فیکس کارگری را عینا استخراج کردیم.

نکته دوم اینکه؛ ما به ازاء آمارهای جمع آوری شده برپایه روز شمار کارگری هر سه ماهه یکبار، - که طی سال گذشته به طور مداوم (توسط امیرجواهری) انتشار یافت*؛ - لینک اخبار روز شمار کارگری عینا به اطلاع علاقمندان میرسد- از منابع خبرگزاری های رسمی کشور به ویژه: ایلنا، ایسنا، مهر، فارس و یا مطبوعات حکومتی ...، و حتی برخی سایت های گرایشات درون رژیم، و سایر منابع مستقل کارگری درون و برون کشور، در روز شمار کارگری جمع آوری شده مورد استخراج ما قرار گرفته است.

نکته سوم اینکه؛ بسیاری از اخبار کارگری تنها به تحرکات کارگران در سطح منابع یاد شده مربوط نمی گردند. به عنوان مثال، اخبار کارگری کارگاه های صنوف و یا دارقالی درون خانه ها و زیرزمین ها و کارگاههای قالی بافی در مناطق قالی بافی کشور، کارخانگی زنان که درجایی ثبت نشده است و یا کارگاههای ۱۰ نفره و ۵ نفره و زیر آنها، که عمدتاً در دولت محمد خاتمی از شمول قانون کار خارج شدند و حتی بخش های گسترده خدمات کشوری (هر دو بخش دولتی و خصوصی شده)، یا مشاغل کاذب آن سطح از کارگرانی که از روستاهای کشورکنده شده و در حاشیه کلان شهرهای تهران، تبریز- اصفهان- مشهد - شیراز و سایر استان ها و ترمینال اتوبوس ها، راه آهن، بازار تهران، سطح خیابان ها و مراکز استان ها و شهرهای نزدیک خود به کار مشغولند، یا کارفرساینده کودکان خیابانی کار که باز به مشاغل کاذب مشغولند و غیره ... همه و همه اجزای مهم اخبار کارگری کشورند که

در روز شمار کارگری ما جای خاصی ندارد. باید با صراحت یادآور گردیم؛ متأسفانه روز شمار کارگری ما فاقد این مجموعه از اخبار مبارزات کارگری ایران اند و این بخش ها را بازتاب نمی دهند. مثلاً برپایه گزارشات رسمی منتشره کارگران شاغل در کارگاه ها و واحدهای کوچک تولیدی- خدماتی بخش بزرگی از طبقه کارگر کشور را تشکیل می دهند. با استناد به برآوردهای "خانه کارگر" جمهوری اسلامی، آمار کارگران شاغل در کارگاه های کوچک را ۷ میلیون نفر اعلام داشت. (خبرگزاری دولتی کار ایران - ایلنا، آذرماه) از سوی دیگر، وزارت صنایع جمهوری اسلامی، در آمار سال ۱۳۸۷ خود، رسماً تأکید می کند که بنگاه ها و واحدهای کوچک نزدیک به ۹۰ درصد صنایع تولیدی ایران را تشکیل داده و ۶۳ درصد اشتغال کشور در اختیار این گونه واحدها و بنگاه هاست. ایضا خبرگزاری دولتی کار ایران- ایلنا، دردی ماه سال گذشته، از قول مسئولین "خانه کارگر" جمهوری اسلامی، گزارش داده بود که، «کارگران واحدهای تولیدی- صنعتی کوچک اجباراً باید تعهدی محضری را امضاء کنند که در صورت وقوع حادثه هنگام کار هیچ حقوقی را طلب نکنند.» همچنین خبرگزاری دولتی کار ایران - ایلنا، اسفند ماه سال قبل، گزارش داد: «کارگاه هایی که کارگران شان زیر ۱۰ نفر هستند از شمول قانون کار خارج بوده و کارفرمایان با میزان حقوقی کمتر از مصوبه شورای عالی کار در مورد حداقل دستمزدها کارگران را استخدام می کنند. در این کارگاه ها اغلب قراردادهای موقت و سفید امضاء است.» با توجه به آمارهای ارائه شده بالا، می توان به اهمیت حمایت از کارگران شاغل در کارگاه های کوچک و همچنین به نقش و تاثیر آنان در جنبش کارگری امروز کشور پی برد. از اینرو می توان گفت: تحرکات کارگران به مراتب وسیع تر و گسترده تر از این مجموعه ایست که در روز شمار کارگری در تمامی سال ۱۳۹۰ هر سه ماه یکبار فراهم آمده است.

چهارم اینکه؛ آمار جدول شده ما بر پایه اخبار روز شمار کارگری جمع آوری شده، در برگیرنده همه اعتراضات و اعتصابات و اجتماعات مطالباتی کارگران در سطح صنایع بزرگ و کارخانه های تولیدی یا واحد های خدماتی بزرگ را پوشش می دهد و فاقد اخبار مربوط به بخش های صنوف و کارگاههای سراسر کشور است. همه انتظار ما این خواهد بود که به پشتوانه توجه فعالان کارگری داخل بتوانیم به بخش وسیعتری از این اخبار دست یابیم و بتوانم آنها را در آینده فهرست نماییم .

برخی شاخص های اعلام شده برای سال ۱۳۹۰

نام گذاری سال:

چند سالی است که در نخستین روز سال، خامنه ای از پس پرده نهان

ظاهرمی گردد و برای جهت یابی سیاست های کلان رژیم اسلامی، کل سال را نام گذاری می نماید. نامگذاری سال ۱۳۹۰ نیز، در نخستین روز همان سال صورت گرفت و آن را سال "جهاد اقتصادی" و "بهره وری نیروی کار" نام گذاشتند. بلافاصله بعد از این نام گذاری، این و آن به صحنه آمدند و از طبقه کارگرمایه گذاشتند تا برای خود در کنار رهبر جایی جستجو کنند. از آن جمله است علیرضا محجوب که گفت: «... کارگران پیشانی جهاد اقتصادی هستند و چرخ این جهاد به دست آنان به گردش درخواهد آمد پس باید توجه داشت که هرتحولی در اقتصاد کشور نیازمند داشتن توجه کافی به کارگران و حمایت از آنان است.» عضو کمیسیون اجتماعی مجلس، ضمن بیان اینکه مجلس از تمام ظرفیت های خود برای تحقق شعار جهاد اقتصادی در سال ۹۰ استفاده می کند، گفت: «اساس تحول اقتصادی در کشور آن هم به شکل جهادی که منظور نظر رهبر بزرگوار انقلاب است، نیازمند این است که دولت بیش تر از گذشته به دنبال کوچک کردن حجم خود و همچنین پرهیز از هزینه های غیر ضروری باشد، زیرا جهاد اقتصادی نیازمند صرفه جویی در هزینه های جاری کشور و تزریق آنها به بخش صنعت و کشاورزی برای افزایش تولید است» (روزشمار کارگری به نقل از خبرگزاری دولتی کار ایران- ایلنا، ۶ فروردین ۹۰) معنای دیگر این نامگذاری نیز می تواند این باشد که؛ حمله به زندگی زحمتکش و آحاد میلیونی فقرو مسکنت طی سال گسترش یابد و از آنجا که جزارزانی نیروی کار هر عامل دیگری در تامین "بهره وری نیروی کار" مستلزم برنامه ریزی درازمدت و صرف هزینه های سنگین و مشروط به کارکرد زنجیره ای از عوامل تحقق ناپذیر دیگر است، طرفه آنکه انگاری قرار است از پس این شعار، شلاق بهره کشی و استثمار شدید تر از گذشته برگرداند نیروی کار کشور فرود آید. کارگران در مبارزه علیه همه این عوامل فلاکت زا و در راس آنها رژیم که پاسدار شرایط وحشیانه تر برده کشی و بی حقی اوست به تشکل مستقل کارگری و به طرف های سراسری تشکل مستقل خود احتیاج دارد؛ اما رژیم که هرگونه تشکل مستقل کارگری و هرگونه مبارزه سازمان یافته مطالباتی مزد و حقوق بگیران را، مسیر خطرناکی برای خود می بیند، فشار را بر فعالین کارگری شدت داده است. از همین رو است، همچنان در شرایط سال نود (۱۳۹۰) غلامرضا غلام حسینی، منصور اسانلو، مرتضی کمساری، ابراهیم مددی و رضا شهابی، چهار عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، در حبس به سر می برند. در سیزدهم فروردین ماه، بیش از ۷۰ نفر در تبریز بازداشت شدند.

کمیته ی هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری روز یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۹۰ از بازداشت محمود صالحی از فعالین سرشناس کارگری

خبر داد. به گزارش این کمیته، محمود صالحی ساعت یک و نیم بعد از ظهر توسط پنج نفر از نیروهای اطلاعاتی دستگیر شده است. جدا از این طی سال منصور اسالو را با قرار وثیقه مشروط و برای مدتی محدود آزاد می سازند، سراغ شاهرخ زمانی میروند و او را به زندان تبریزی کشانند. بهنام ابراهیم زاده فعال حقوق کودکان خیابانی و عضو کمیته پیگیری-علی نجاتی چهره شناخته شده سندیکای کارگران هفت تپه- حسین مرادی یکی دیگر از فعالین کارگری و عضو کمیته هماهنگی در شهر سقز دستگیر شد. متعاقب آن تعدادی نیز با سپردن وثیقه های سنگین آزاد شدند. رسول بداغی معلم شناخته شده همچنان در زندان است. خالد حسینی را زندان تعلیقی می دهند و پرونده پشت پرونده برای فعالین کارگری می بندند. - روز شمار کارگری این سال نمونه های فراوان دستگیری ها و احضارها و زندان بردن ها را گزارش داده است- بعبارت دیگر سال ۹۰، فشار بر حق معیشت و هستی زندگی کارگران به وسیع ترین شکل دیده شد و نتیجه این اعمال عهد بوقی، فرود آوردن شلاق بیکاری و اخراج برگزیده کارگران و زحمتکشان بوده است.

نتیجه آن که تمامی سال ۹۰، برخلاف توجه به هر سطح از "افزایش بهره وری" و "جهاد اقتصادی" برای بالا بردن راندمان زندگی کارگران، چپاول و اختلاس های میلیاردی و خانه خرابی مردم جا گیر "افزایش بهره وری" شد به جای جهاد اقتصادی، منافع ملی کشور را چگونه به گند کشیدند و سال بعد (۹۱)، خامنه ای عنوان "تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی" جایگزین "جهاد اقتصادی" کرد و در این سال کارخانه های تولیدی اش یکی پس از دیگری به جای شکوفایی سال "تولید ملی" روبه تعطیلی و مرگ نهاد. این همه نشان می دهد که نام گذاری های از این نوع هیچ گشایشی در کار نیروی رنج و زحمت جامعه مادر برادر چپا و لگری سرمایه با خود داشته و ندارد.

متعاقب این نام گذاری توسط خامنه ای، رئیس دولتش احمدی نژاد در دیدار با نیروهای وزارت اطلاعات گفته است: «امروز جمهوری اسلامی ایران در مسیر شکوفایی و صعود قرار دارد. ما باید از این مقطع سرفرازانه عبور کنیم» باید پرسید: در شرایطی که تورم در همین سال به بالای پنجاه درصدی رسید، چگونه می توان از "شکوفایی و صعود" روبه رشد نظام صحبت داشت و حقایق واقعی جامعه را وارونه تحویل مردم داد؟ این کشاکش ها در نظام و حدت یافتن دزدی ها و دارایی های عمومی آن حدی است که امروز کُوس رسوایی آن همه جا پیچیده است. می توان گفت: جمهوری اسلامی، حکومت دزدان و چپا و لگران و اختلاس گران بی مهار آیت الله ها، آقا زاده ها و سردمداران سپاه و دیگر نهاد ها و بنیاد های بیت رهبری و تولیت های آستان های امامان و

امام زاده های ریز و درشت است. این را اسناد روزشمار کارگری به تناوب نشان داده است.

تحریم های امپریالیستی و عوارض آن بر تعطیلی صنایع و کارگران:

در مقام مقایسه بین دو سال ۸۹ و ۹۰ نسبت به سال های قبل تر، یک نکته غیرقابل کتمان است که ما در دور دوم تحریم های امپریالیستی باشکندگی بیشتری در سطح جامعه روبرو هستیم. روزگاری بحث تحریم، به مثابه صاعقه ای وبه نشانه برخورد تنبیهی از سوی شورای امنیت در برابر سیاست یک دنده گی احمدی نژاد بر سرغنی ترسازای اورانیوم و بحران هسته ای و اتمی او بود. این کشاکش دوسویه طی حکومت اوتا اینجا طول کشید و ما با سطح وسیع تحریم های کشورهای سرمایه داری جهانی و امپریالیسم آمریکا بشکل قطعی در رابطه با ایران روبرو هستیم. یک نکته روشن است از ابتداء محاسبات تحریم گران، هنوز برای ما کاملاروشن نبود، ولی آنچه که مشخص است برخی مواد اولیه ای که کارخانه ها را می تواند سرپا نگه دارند، قطعا و قطعادر لیست کالاهای تحریمی جا دارند و این آن نکته ای است که با نرسیدن کالاهای اساسی برای تولید چرخه کارخانه هازیک سوتعطیلی تعدادی از آنها را به دنبال داشت و از سوی دیگر محرومیت، بیکاری و نارسایی های اساسی در سطح معیشت کارگران کارخانه های تعطیل شده پدید آورد و ماهمچنان با تعطیلی تعداد زیادی از کارخانه هاروبرو هستیم. جدول های روزشمار کارگری سه ماه شماره های ۳-۷-۱۰-۱۳ در طی یکسال در سطوح مختلف بیانگر آمار ی سطحی از تعطیلی صورت گرفته شده است.

تا اینجا یک نکته دیگر هم روشن شد و آن اینکه ادامه وبسط تحریم ها به ندادن دانش و اطلاعات فنی بویژه روی حوزه های صنایع پتروشیمی و نفتی و گازی ما اثر گذاشت و حرکت عمومی چرخه تولید در این زمینه ها را کند کرد و ای بسا خود این امر در میان مدت یا بلند مدت بر تولید نفت خام اثر بگذارد و فعالیت گازرسانی را نیز با مشکل روبرو بسازد.

امروز بخش های از لیست کالاهای تحریم شونده نیز در سطح اخبار روزشمار کارگری به نقل از مطبوعات رژیم قید شده است. خود گستردگی اقلام کالاهای تحریمی توسط سرمایه داری جهانی، نقش واسطه های لابی اقتصادی را بازمی گذارد. هرچند با نا امن شده سرمایه گذاری ها بدلیل همین گسترش تحریم ها، انسداد های مالی نیز افزایش می یابد و در این میان، حتی امکان چانی زنی های خریداران ایرانی را در پیش تجار کشورهای دیگر پابین می آورد، ولی فروشندگان خارجی از طریق واسطه ها ودلالان اقتصادی، با تسلط بیشتری بر تحمیل قیمت های

خود برخورداران ایرانی تاکید می ورزند. در این گیرودار، ورود کالاهای اساسی مورد لزوم مردم مثل دارو- مواد بهداشتی و برخی اقلام خوراکی، منسوجات و غیره ... هرچند رابطه مستقیمی با مسائل هسته ای یا ساخت موشک های دوربرد و یا غنی کردن اورانیوم نداشته و ندارد. این امر اثر روانی تخریبی خود را بر مجموعه این داد و دهش ها و برحیات اقتصادی کشور ما تحمیل می کند. و این همه درحالیست که هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در پایگاه اطلاع رسانی اش می نویسد : « ... چند روز پیش مدیران صنایع غذایی پیش من آمده بودند که می گفتند: از ۱۲ هزار صنعت غذایی الان ۶ هزارش کار نمی کنند و کارشان را کنار گذاشتند. یا مواد ندارند و یا نمیتوانند حقوق کارگران شان را بدهند. » (به نقل از روزشمار کارگری فروردین ۹۰) و یا رئیس اتحادیه ناوایان سنتی تهران حسین نظری از تعطیلی حدود ۳۰۰ واحد نان سنتی در شهر تهران خبر داد و گفت: «عوامل متعددی پس از اجرای قانون هدفمندی یارانه ها در بروز چنین وضعیتی موثر بوده که افزایش نرخ حامل های انرژی یکی از آن موارد است. » (به نقل از روزشمار کارگری، اردیبهشت ۹۰)

هم اکنون با گذر از سال ۸۹ به ۹۰ ما شاید تحریم کثرت اقلام توسط امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا به ایران هستیم. با توجه به ساختار متناقض اقتصاد ایران، تاثیرات بجا مانده از انعکاس تحریم ها و تلاش احتکارگران از یک طرف، وجود واسطه های کلان و اربابان بازار- نه فقط حاجی بازاری ها - بلکه آقازاده های تازه دوران رسیده و آیت الله های ریز و درشت شکرخوار- چایی خوار - برنج خوار- آهن خوار و سپاه پاسداران صاحب اسکله ها و تعرفه های گمرکی و غیره ... بشدت نونوارتر و فربه تر می گردند ولی از طرف دیگر این امروسیله افزایش قیمت ها در بازار ایران شده، خانه خرابی های بازگسترده تری در سراسر کشور خاصه در بین محرومین و همه لایه های کارگران کشور شده و به سطح معیشت یکایک آنان، آسیب های جبران ناپذیری وارد ساخته و گذران زندگی آنان هر آن روبسوی تلاشی و گسست می برد و کارگران را در برابر اخراج های گسترده و بیکارسازی های فله ای به نوعی سکوت و تن دادن به وضعیت موجود روبرو می سازد.

گسترش تورم و افت تعیین دستمزد :

در سال ۱۳۹۰، گزارش بانک مرکزی که تا حدی آمار رسانی دولت (عدالت پرور) را نمایندگی می کند در برابر داده های اجتماعی موجود، پیرامون رشد تورم با هم خوانایی ندارند. در اواخر سال بانک مرکزی نرخ تورم در ایران را ۳۱ درصد اعلام کرد. درحالیکه اقتصاد دانان

مستقل این رقم را به مرزبالایی ۵۰ درصد گزارش می کنند. آنچه به بهای بالای تورم می انجامد در تمامی سال یعنی ازابتداء اسفند ۹۰ تا ابتداء اسفند ۹۱ درگزارشات خبری ما منعکس است. مادرمرحله اول باافزایش بی سابقه بهای ارزوروبروهستیم. همین امر باعث شد بهای کالاهای وارداتی به شدت بالا برود. اقتصاد ایران طی سال های اخیربه خصوص درمورد کالاهای مصرفی وحتى برخی کالاهای غذایی مانند گندم، برنج، چای و بلغور...؛ با واردات پیوند تنگاتنگ پیدا کرده است. دراین میان وقتی قیمت کالاهای وارداتی بالا می رود، برروی قیمت کالاهای مصرفی برای خانوارها اثرافاحشی بجا می گذارد. بویژه آنگاه که در کشور ما به موازات ورود بی رویه کالاهای غیرازصدورنفت ازکشور ما به جهان سرمایه داری و یا خریداران کالاهای ما، هیچ پشتوانه اقتصادی دیگری نداشته و نداریم. و دیگر اینکه درمرحله دوم افزایش نرخ چاپ اسکناس بی پشتوانه یا افزایش نرخ عرضه پول درایران که متاسفانه به دلیل گسترش تحریم ها ونوسانات قیمت نفت دربازارجهانی، وشکاف های موجود دربازاربورس ایران ویابی نتیجه ماندن نتایج مذاکرات جهانی با نمایندگان دولت ایران برسرسیاست های اتمی ویادلایلی دیگری،لحظه به لحظه درنوسان بوده وبالا رفته است. افزایش پول دردست بخشی ازمردم که ازراه های مختلف بدست می آورند.همه این موارد، مستقیما روی افزایش قیمت کالاهای اثرمی گذارد. دیگراینکه کشورما با کاهش تولید ملی روبرواست. علت کوچک شدن تولید ملی،اولاتحریم های گسترده امپریالیستی،حاکمیت ناکارآمد، مدیریت غلط وغیرکارشناسانه درمورد برداشتن یارانه ها به خصوص درزمینه بهای سوخت وهمچنین درآزاد سازی بی رویه واردات دردست سپاه پاسداران، آقازاده ها وخود آیت الله ها است. وقتی قیمت تولید درداخل بالا رفته وقیمت کالا به دلیل برداشتن یارانه ها زیاد شده ودرعین حال کالاهای ارزان وارداتی ازچین وماچین دربازارایران زیاد می شود، تولید کننده داخلی توان رقابت با کالای وارداتی را ندارد. این نکته آخربه یک غده بدخیم دراقتصاد ایران بدیل شده واثرات تخریبی آن دراقتصاد کشوردرتمامی سال ۱۳۹۰ را شاهدیم و متاسفانه این روند ویرانگرهمچنان وهمچنان ادامه دارد..

باتوجه به آسیب بجامانده ازحدت تحریم ها، رشد اقتصادی صفردرصد وتورم در برخی حوزه ها دربرابر آمار رسمی به بالای ۵۰ تا صد درصد رسیده است. دستمزد کارگران دربرابراگرانی وتورم، بی معنی ترین مبلغ را دربرابر سبد هزینه های یک خانوار چهارنفره برای گذران زندگی آنان رقم می زند. سیمای اقتصاد و بازار کار ایران درآغاز سال ۱۳۹۱، با فرایندمرگ همه جانبه نیروی کاروفربه ترشدن اقتصاد

انگلی، واسطه ای و تجار بازاری نوکیسه همراه است. در مقابل بحران عمومی جامعه، همواره کارگران را در برابر قراردادهای موقت، بستن قراردادهای غیرمستقیم و بنگایی، سفید امضاء وبدون تاریخ در برابر وجود شرکت های پیمانکاری که حتی این اواخر دخالت در بازپرداخت حقوق کارگران را نیز به عهده گرفته اند. موجودیت قانون کارکذایی راهم نادیده گرفته و ظرفیت نهفته درون ارزش اضافی کارگران را به عهد دوران بردگی باستان رسانده و جامعه را به شکل بیمارگونه ای، رو به انحطاط و افلاس کشانده است.

باید اضافه نماییم؛ تاثیر انعکاس دوردوم تحریم ها در افزایش تورم به مراتب بیش تر و وخیم تر از دور اول نموده است. این حادثه دهشتناک بیش از همه برگرده طبقه کارگر و محرومین جامعه و توده اعماق اثرویرانگر می گذارد. متاسفانه مادر سطح جمع آوری اخبار و روز شمار کارگری کمتر با اخبار و رویدادهای روزمره اقشار متوسط و میانی جامعه روبرو هستیم ولی در تحلیل نهایی از دل اخبار عمومی بویژه؛ هرم گرانی های کالای روزانه می توان دریافت که فشارهای تورمی جدا از آنچه که بردوش توده میلیونی است. امروز اقشار پایین جامعه و اکنون به دوش نیروی متوسطی اجتماعی که حدود ۴۵ درصد آن میان درآمد است و حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد آن جزو اقشار کم درآمد و ۱۰ تا ۱۵ درصد آن نیروی پُردرآمد کشورند. بعبارتی این بیماری در این مرحله خاصه در سال ۹۱ به اقشار میان درآمد نیز سرایت کرده است. پس باید امسال فراتر از سال پیش منتظر شنیدن فریاد ویژه نیروی متوسط به پایین بود. می توان شاید مثال های بیشماری را در این رابطه بیان داشت. نمونه بررسی وضعیت مسکن در سال های اخیر از اهمیت خاصی برخوردار است. هزینه مسکن در بین نیروی اجتماعی طبقات پایین، بخش وسیع درآمد های آنان را می بلعد. بدین معنی هر چند قیمت ملک افزایش داشته ولی باید توجه داشت که هزینه های اجاره خانه حتی آنان که خانه ی جدید می خرند. فشارهای مربوط به هزینه های وام بانکی و نواسانات بهره آن، هزینه های تعمیر و سایر هزینه های که در مجتمع های مسکونی متقبل می شوند. همه و همه تامین مالی اش بردوش صاحبان آنها وارد می سازد. بعبارتی با بالارفتن قیمت مواد اولیه تاثیر خود را بر کلیه ی هزینه های صنایع وابسته می گذارد.

مطبوعات اعلام کردند: شورای عالی کار با حضور نمایندگان ۳ گروه (دولت، کارفرمایان و کارگران) در جلسه مورخ ۲۳ اسفند ۸۹ در اجرای ماده ۴۱ قانون کار و با در نظر گرفتن مصالح کارگران در انطباق هر چه بیشتر میزان درآمد آنان با سطح معیشت و همچنین با

توجه به مقتضیات بنگاه‌های تولیدی، کارفرمایان و شرایط اقتصادی جامعه، موضوع دستمزد کارگران را نهایی کرد. تا اینجا ادعایی بیش نیست. چراکه همان مطبوعات دولتی با اعلام و تعیین حداقل دستمزد ۳۳۰ هزار تومان که چندین برابر زیرخط فقر برای سال ۱۳۹۰ بود. این رقم جزگسترش فقردربین کارگران هیچ نشانه دیگری برای یکایک آنان نداشته است. در تمامی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های اول ماه مه سال کارگران تعیین حداقل دستمزد ۳۳۰ هزار تومان را محکوم نموده و فریاد برآوردند؛ حداقل دستمزد کارگران باید توسط نمایندگان منتخب و واقعی کارگران تعیین گردد و دستمزد کارگران باید بالاتر از خط فقر و تامین کننده یک زندگی انسانی و مرفه برای یک خانواده باشد. در مقابل این مبلغ شش شکل کارگری و فعالان کارگری، از جمله: «سندیکای کارگران شرکت واحد تهران، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران، هیئت بازگشایی سندیکای فلزکار- مکانیک، کانون مدافعان حقوق کارگر، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه»، طی بیانیه‌ای در این زمینه گفته‌اند: «حداقل دستمزد کارگران باید بر اساس تورم موجود و احتساب تأمین شرافتمندانه‌ی هزینه‌ی یک خانواده‌ی چهارنفره در شرایط اقتصادی کنونی و با حضور نماینده‌های منتخب و واقعی کارگران تعیین بشود». یعنی دو پارامتر تورم و تأمین هزینه‌ی یک خانواده‌ی چهارنفره بر اساس گرانی موجود باید در نظر گرفته شود. همچنین «کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد شکل کارگری» طی صدور بیانیه‌ای در بهمن ماه نوشت و خواستار افزایش دستمزد به شکل معقول و شرافتمندانه و بر اساس تورم فزاینده‌ی موجود در جامعه شد؛ به ویژه تورمی که به تبع اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها ایجاد شده است. آنان خواستار افزایش دستمزدی شدند که کارگران بتوانند با آن، هزینه‌های زندگی‌شان را تأمین کنند و مجبور نشوند ساعت‌های طولانی اضافه‌کاری کنند و یا کاردوبله انجام بدهند. نکته مرکزی این کشاکش اینکه؛ در مقابل اعلام نرخ دستمزد کارگران در تمام طول سال ۱۳۹۰ ما با اعتراضات و نمایش قدرت و اعتصاب کارگران عمدتاً - بشکل پراکنده - در برابر رقم اعلان نرخ دستمزد کارگران روبرو هستیم. همه ما شاهدیم که هر یک از آنان تحرکاتی را به انجام رسانده‌اند که تماماً در سلسله خبرهای روزشمار کارگری و جدول‌های استخراجی ما شماره‌های ۱-۵-۸-۱۱ انعکاس یافته است ولی متأسفانه نتیجه بخش نبوده است و درب همچنان بر همان پاشنه می‌چرخد!

اول ماه مه سال ۱۳۹۰ و درس‌های آن:

در مرور و ارزیابی از سال ۱۳۹۰، نگاه ویژه به اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت) داشتن وجوانب مثبت آنرا برشمردن از اهمیت خاصی برخوردار است. در آستانه اول ماه مه سال ۹۰ «شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر سال ۱۳۹۰»، با انتشار بیانیه شماره ۱ با عنوان: «سال ستیز طبقاتی به جای جهاد اقتصادی» در تاریخ ۱۸ فروردین ماه ۱۳۹۰ قدم اول را برای طرح مطالبات کارگران ایران از منظر مستقل برداشت. متعاقب آن بیانیه شماره دوم این شورا نیز انتشار پیدا کرد. همچنین ما با فراخوان برگزاری جشن روز کارگر، با امضاء کارگران فلزکار میکانیک روبرو شدیم. بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت اول ماه مه، کانونیان خود را بعنوان کانون کارگران فکری قلمداد کردند و این روز را به طبقه ی کارگرایران و جهان تهنیت گفتند.

در اول ماه مه سال ۱۳۹۰ قطعنامه مشترک به مناسبت روز جهانی کارگر با شعار زنده باد اول ماه مه وزنده باد همبستگی بین المللی کارگران، امضاء گروه بندی های زیر را با خود داشت: « سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه - اتحادیه آزاد کارگران ایران - هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان - هیئت بازگشایی سندیکای فلز کار مکانیک - کانون مدافعان حقوق کارگر - کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری - کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری » در ۱۴ ماده، عمده ترین مطالبات کارگران را ردیف کردند. جدا از این می توان به دهها سند دیگر از جمله: بیانیه روز اول ماه مه از طرف جمعی از کارگران منطقه عسلویه / سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه: روز جهانی کارگر، روز ماست. جمعی از دانشجویان دانشگاه های تهران نوشتند: « ما بر علیه این نابرابری ها بازم قد راست میکنیم و در روز یازده اردیبهشت هم پای با کارگران میهنمان به خیابانها خواهیم آمد و فریاد آزادی سر خواهیم داد. همچنین» ائتلاف جنبش زنان با جنبش کارگری»، تحت امضاء زنانی دیگر. وجبهه واحد کارگری: جمعی از فعالین کارگری تبریز/ اتحادیه های مستقل کارگری شمال خوزستان و اتحادیه مستقل کارگران دزفول در قطعنامه مشترک خود، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان عقیدتی و همچنین تمامی کارگران و فعالین کارگری در زندان هستیم. ما خواستار تعطیلی یازدهم اردیبهشت روز جهانی کارگرو ثبت آن در تقویم رسمی کشور به عنوان یک روز تعطیل... اعلام کنند/ بیانیه ی جمعی از زنان آزادیخواه و برابری طلب سنندج به مناسبت این روز با شعار محوری «جهان ما نیازمند تغییر است.» / کارگران و پرسنل کارخانه کفش بلا: با شرکت در تظاهرات کارگری

۱۱ اردیبهشت فریاد کارگران محروم خواهیم شد/ بیانیه ی کارگران ایران خودرو با عنوان کارگران ایران خودرو در اول مه راهپیمایی می کنند / جمعی از کارگران فصلی و کارگران شاغل در کارخانه های منطقه دماوند/ بیانیه مادران پارک لاله به مناسبت روزکارگر - نگران زندگی طاقت فرسای فرزندانمان هستیم /انجمن جمال چراغ ویسی با اعلام اول ماه می : روز رزم طبقاتی کارگران/ بخشی ازدهها اطلاعاتیه و بیانیه داخل وخارج از کشور است که می توان درروزشمار کارگری فروردین واردیبهشت همه موارد آنان را مطالعه کرد. همچنین «کانون صنفی معلمان تهران» با اعلان معلمان وکارگران دربند راآزاد سازید، دراردیبهشت ماه به استقبال روزکارگرو روزمعلم رفتند.همچنین بیانیه عبدالله مومنی و محمد داوری از زندان، به مناسبت روز معلم ،فریاد معلمان دربند و خواست های آنان را طرح کردند.

باید اعلام داشت؛ نمی توان آزادی را به دست آورد مگر این که به مطالبات برحق لایه های محروم جامعه و سازماندهی مستقل کارگران و زحمتکشان توجه ضرور داشته باشیم . نمی توان مطالباتی چون حق کار، دستمزد متناسب با نرخ تورم،مسکن مناسب، پایان بخشیدن به عدم دریافت حقوق های معوقه،برابری حقوق زنان و مردان درعرصه کار، پایان بخشین به برده گی کارکودکان، درهم شکستن قرارداد های موقت کارولغو همه جانبه شرکت های پیمانی کاریابی ،همچنین بهره مندی ازحق بیمه ،بهداشت وسلامت واساسا برخورداری ازحق زندگی برابررا درجامعه مختنق وضدکارگری ایران به دست آورد، مگراین که تهاجم وحشیانه به سفره های خالی مردم را متوقف کرد. بیگمان نه تنها مانع اصلی تحقق آزادی که دشمن اصلی مطالبات ابتدایی وبدیهی اکثریت مردم ایران ،موجودیت همین نظام جمهوری اسلامی جهنمی است. بنابراین حمایت صریح خامنه ای ازبرچیدن سوبسید ها ازکالاهای اساسی مردم درسال۱۳۹۰ تنها می تواند با تحقق عملی پیوند هرچه گسترده ترجنبش مطالباتی با جنبش ضد دیکتاتوری و نظام سرمایه داری اسلامی ایران درشعارها واعتراضات سال جدید پاسخ بگیرد. اعتراضاتی که قبل از۱۱ اردیبهشت روزجهانی کارگر درقالب گفتگوها و بیانیه ها و قطعنامه ها بازتاب یافته و آنچه راکه ما دراین ارزیابی یکساله برآن پای می فشاریم: پلاتفرم"هفت تشکل"اعلام شده دربالا است. تشکلاتی که ازدرون پیکارطبقاتی جنبش کارگری ایران بیرون آمده وحاصل توافقات به نگارش درآمده میان فعالین و تشکل های شناخته شده آنان است.هریک ازآنان دراین جنبش پس ازسپری شدن سالیان متمادی کاروپیکاربرای تقویت جنبش کارگری کشورمان تلاش ورزیده وهزینه های

بس گزاف نیز پرداخته اند. بدون تردید حمایت و قبول آن و نقد برکاستی هایش می تواند، در حمایت و تقویت جنبش کارگری و رودرروی هایش با نظام سرمایه داری حاکم موثرافتد. این پلاتفرم می تواند مبنائی برای اتحاد عمل های مشترک سازمان های مختلف چپ گردد. نیروهایی که تا به امروز به تقویت قطب چپ پای می فشردند.

بحث اساسی این است حال که تشکل های کارگری داخل کشور، زیرتیغ نظام کارگرسنیزاسلامی، علیرغم اختلافاتی چند درعرصه های گوناگون نظری، توانسته اند مبنای مشترکی برای فعالیت مطالباتی و مشترک خود پایه ریزی کنند، بدون کمترین تردید، سازمان ها و تشکل ها و نهاد های مدافع حقوق کارگران و زحمتکشانشان یعنی نیروهای چپ و سوسیالیست، نیز می توانند با درس آموزی ازچنین اقدام مثبت و موثرهفت تشکل داخل کشور، چپ های کارگری نیز می توانند در دفاع ازسلسله اشتراکات جنبش کارگری درون کشورهمصدا شوند. درچنین شرایط و هنگامه ای این اقدام مشترک و متحد می تواند یکی از مهم ترین سرفصل های درس آموزی ازقطعهنامه هفت تشکل اول ماه مه امسال یعنی؛ سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه - اتحادیه آزاد کارگران ایران - هیئت بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان - هیئت بازگشایی سندیکای فلز کار مکانیک - کانون مدافعان حقوق کارگر - کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری - کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری باشد....

می خواهیم دریک عبارت ساده، استنتاج آنچه را که ازمجموعه پیام های اول ماه مه وبعد ازآن برمی آید را اینگونه بنویسیم: آماج نهایی جنبش مطالباتی درسال ۱۳۹۰ نه فقط دولت ضدکارگری احمدی نژاد وایادی و کارگزاران آن، بلکه عقب نشاندن و بزیرکشاندن کلیت نظام را نیز در دستور کار خود دارند. مقابله با برچیدن یارانه ها و اعتراض به پیامدهای آن درحوزه های گوناگون؛ صرفنظر ازتشکل های آن، اساسا مقابله ای است با دستگاه رهبری که خیمه و عمود اصلی نظام جمهوری اسلامی است. بدون درهم شکستن این دستگاه، حمله وحشیانه این دیوصفتان شمشیر ازنیام برکشیده به سطح عمومی معیشت مردم را نمی توان متوقف کرد. تنها ازاین همین روست که باید و لازم می نماید؛ باردیگر به پیوند استوار درونی پیکاربرای آزادی و برابری ووصول نان درجامعه ما و به سطح کشاندن آنها بکوشیم و باورداشته باشیم، که علیرغم لازم بودن صدوریبانی ها و اشتراک عمل ها، قبول نماییم که جنبش میلیونی کارگران کشورتنها و تنها با اعلامیه ها و بیانیه دادن های خود، نمی توانند این نظام ضد کارگری را به عقب

نشینی و دارند بلکه تنها لازم است همزمان به شکل جدی بر سازماندهی نیروی کار همه بخش خدمات متمرکز شوند و حلقه محاصره دستگاه های امنیتی و سرکوبگر رژیم را در این هردو حوزه، یعنی هم در محیط کار و هم زیست خویش یعنی در سطح محلات زحمتکش نشین ببرند. باید این مبارزه را هم در میان لایه های عظیم میلیونی نیروی معلمان کشور همچون آموزش و پرورش، استادان دانشگاهها، بازنشستگان و در سطح بیمارستان های کشور یعنی در میان نیروی عظیم پرستاران و بخش عظیم خدمات شهری یعنی اتوبوسرانان، تاکسی رانان، رانندگان قطارها و متروهای شهری و رانندگان کامیون ها و بخش خدمه آنان یعنی این نیروی عظیم واحد های حمل و نقل شهری و بیابانی با نیروی کارگران صنایع و واحدهای کارگاهی گره بزنند. سرنوشت مبارزات کارگری بخش های مختلف بیش از هر زمان به پیوند این بخش ها و گسترش آنها بشکل توأمانی گره خورده است. سازمانیابی و برداشتن موانع اساسی پیشروی کارگران در محیط کار و زیست آنان با نیروی میلیونی ارتش کارگران اخراجی یا از کار بیکار شده و خانواده های پر شمار آنان در کنار خانواده های زندانیان کارگر همه و همه می تواند، توان مقابله همه بخش های کارگران ایران را افزایش داده و مبارزان کارگران را از وضعیت دفاعی به موقعیت اعتراضی بکشانند.

حوادث کارگری در حین کار:

ماه فروردین، یادآور کشتار کارگرانی است که در یکی از دهها معادن دولتی و بخش خودمانی شده صنعت، جان باختند. گفتنی آنکه دو سال پیش در تاریخ ۳۰ فروردین ۸۸ ما شاهد قتل عام شدن عمدی تعداد پانزده تن از کارگران معدن زغال سنگ "باب نیزو"ی کرمان بودیم. جنایتی که بعد از کشتار معدن شاه زند اراک، فروریختن بنای ساختمانی سعادت آباد و دهها و صد ها جنایت دیگر، برای طبقه کارگر ایران و فعالان مدافع این جنبش عظیم طبقاتی، هیچ جای سکوت و فراموشی نمی گذارد.

حوادث حین کار در ایران، هر ساله با جان سختی سرمایه داری حاکم در ایران چه دولت به مثابه بزرگترین کارفرما و هم بخش خودمانی شده صنایع بشکل توأمان به نیروی اجتماعی کار یعنی کارگران، بی اعتنائی و حشاکتی نشان می دهند. سرمایه داری عنان گسیخته در ایران، کارگران را در حین کار به چشم کالا برای سودآوری خویش نگاه می کنند. روند قوانین سودآوری کالا در ایران بدون کمترین توجه به ضمایم پیشگیری حوادث کار بخدمت گرفته می شود. در این میان نیروی کار کارگران که منبع اصلی سودآوری کارفرمایان بحساب می آیند و کار کارگران بعنوان ارزش اضافی به صندوق آنان سرازیر می گردد و همانگونه که یاد

کردیم؛ همچون کالا بدان نگاه می کنند و در نتیجه جان کارگران و پوشش ایمنی دادن به آنان در حین کار برای کارفرمایان اهمیتی نداشته و ندارد. چرایش برای ما مشخص است. زیرا حفاظت و تامین جان کارگران حین کار برای کارفرمایان هزینه بخش است و از سودآوری آنان می کاهد. از این نظر است که کارگران از وسایل ایمنی کاربری بهره اند و سخت ترین و طاقت فرساترین کارها را با انجام می رسانند تا سرمایه داران و آزطلبی آنان سیراب شود. گفتن ندارد که در ایران حوادث حین کار در سطح معادن و کارهای ساختمانی از آنچنان سطحی برخوردار است که هر روز از روز قبل، پیشی می گیرد.

مطابق آمار سازمان جهانی کار، هر ساله در سراسر دنیا، بیش از یک میلیون نفر در روز به حوادث ناشی از کار گرفتار می آیند که از این میان بیش از پانصد و پنجاه هزار به کام مرگ کشانده می شوند. در ایران حوادث ناشی از کار بر پایه گزارش خبرگزاری دولتی کار ایران- ایلنا و دیگر خبرگزاری های دولتی، در برخی از بخش های کار، ۲۰ بار بیشتر از کشورهای توسعه یافته است. باید اذعان داشت که آمار دقیقی از حوادث کار موجود نیست و دولت و مراجع حکومتی آمار واقعی ارائه نمی دهند و حتی در بسیاری موارد از نام بردن قربانیان حوادث طفره می روند ولی به هر صورت حوادث ناشی از کار مطابق با آمار حکومتی، جان ۱۲۹۰ تن در ایران را در سال ۱۳۸۹ می گیرد که ۳/۳۶ درصد آن سقوط از بلندی در کار های سخت و بی حفاظ ساختمانی بوده است. کار در معادن و برخورد با جسم سخت، برق گرفتگی، سوختگی، چاه کنی و غیره به ترتیب در مراحل بعدی قرار می گیرند و هر ساله مرگ ناشی از حوادث کار و یا مصدوم شدن و نقص عضو، افزایش می یابد. بطوریکه سال ۸۸ نسبت به سال ۸۷ افزایش قابل توجه ای داشت. یعنی ۴/۶۴ درصد صعود می یابد. ولی در سال ۱۳۹۰، مطابق با گزارش اداره کل روابط عمومی و امور بین المللی سازمان پزشکی قانونی کشور، مندرج در سایت "سازمان پزشکی قانونی کشور"، در شش ماهه نخست سال ۱۳۹۰، اعلام داشته اند: « تعداد ۷۷۸ نفر در حوادث کار جان خود را از دست دادند. این آمار در مقایسه با ۶۵۵ نفری که طی مدت مشابه سال قبل بر اثر همین حوادث جان باختند، ۸/۱۸ درصد بیشتر است». ولی از تناقض گویی آمارهای دولتی و سازمان های رسمی آن به این نتیجه می رسیم که حوادث ناشی از کار، جان هزاران نفر از کارگران و زحمتکشان جامعه را می گیرد. کافی است به دیگر گزارش خبرگزاری دولتی مهر مراجعه نموده و به گفته دکتر محمود خدا دوست، رئیس مرکز تحقیقات پزشکی قانونی توجه نمائیم. به گزارش وی فقط به فقط در گودبرداری های ساختمانی در سال مورد مطالعه ما یعنی ۱۳۹۰، هزار و پانزده (۱۵۰۰) نفر جان خود را

از دست داده اند. مرگ و میر کارگران در اثر سانحه و عدم رعایت وسایل ایمنی نیز به دفعات گزارش شده است. در چنین شرایطی اگر بخواهیم جان باختن کارگران در بخش های دیگر را هم منظور نمائیم، با رقمی بسی بیش تر از منابع خبرگزاری های دولتی روبرو می شویم.

آن گونه که در بالا یاد کردیم؛ نظام سرمایه داری تنها به جنبه سودآوری کار و افزایش تولید توجه می کند و جان کارگران و گذران زندگی آنان و خانواده هایشان ارزشی ندارد. این همه در حالی است که در ایران اسلامی، کارگران در حین کار، کمترین پوشش حمایتی، بیمه کارگران در حین کار، امر درمانی، صندوق حمایت از خانواده حادثه دیده و مراجع پاسخگویی نیست و اغلب پرونده های مربوط به حوادث منتهی به مرگ و میر کارگران در معادن و کارهای سخت نفتی، آتش سوزی ها و غیره ... هنوز است بلا تکلیف باقی مانده و خانواده های آسیب دیده، سخت در گذران معاش خود می باشند و هیچ کس هم پاسخگو نیست. بدین منوال است که ما همواره در ارائه حوادث کار در ایران مطرح ساخته ایم؛ دسترسی ما به آمارهای دقیق، کامل نبوده و تنها بیا نگر بخش بسیار کوچکی از حوادث ناشی از محیط کار است که در آن کارگران یا زخمی شده اند و یا جان خود را از دست داده اند.

جدول شماره ۲۰ در این ارزیابی آماری به ما در رابطه با حوادث کار داده های آماری معینی را نشان می دهد. لازم به یادآوری که جدول یاد شده، حاصل تلاش فعالان "نهاد های همبستگی با جنبش کارگری در ایران- خارج از کشور" در سال ۱۳۹۰ است که توسط ما تکمیل شده و مورد بهره برداری مجدد مان در این ارزیابی آماری قرار گرفته است. باشد که در دوره های بعدی خودمان از روز شمارهای کارگری سال های بعد، جداول مشابه استخراج نماییم .

مطالبات بی پاسخ مانده کارگران در سال ۱۳۹۰

مطالبات بی پاسخ مانده کارگران را در جدول های شماره ۲ / ۹ / ۱۲ / جدول شماره ۱۵ دستمزدهای معوقه سه ماهه اول و دوم، سوم و چهارم سال ۱۳۹۰ و جدول شماره ۱۶ نیز در مقام مقایسه بین دو سال ۸۹ و ۹۰ برآمده است. این خواست های بی پاسخ مانده شامل :

افزایش دستمزدها - جلوگیری از اخراجها - ممانعت از تعطیلی کارخانه ها - خواست حق تشکّل - اعتراض به واگذاری صنایع و کارخانه ها به بخش خصوصی - اعتراض به عدم افزایش حقوق و مزایا، عدم پرداخت حقوق های معوقه، و غیره ... مواردی است که در جدول های یاد شده موارد گوناگون

آن عینا آمده است.

همچنین پایین ماندن نرخ دستمزدها و بازپرداخت دستمزدهای متغیرکارگران - تنگناهای معیشتی کارگران - رشد بیکاری و اخراج های بیرویه و موضوع ورشکستگی عمومی بخشی از صنایع کشور در سال ۹۰ و همچنین باید از سوانح، مرگ و میر حوادث حین کار کارگران، قرارداد های موقت و سفید امضاء، گرانی و تورم، شعار حذف یارانه ها که هجوم به سفره خالی کارگران را در برابر خود داشت. مشکلات زنان کارگر و رفع تبعیض جنسیتی- نابرابری های اقتصادی- سیاسی- اجتماعی علیه زنان، کودکان خیابانی کار و بلامتکلیفی وضعیت آنان، تخریب محیط زیست و خاصه خشکسالی و ویرانی تالاب ها و رودخانه ها و دریاچه ها، و ... همه و همه مسائل بی پاسخ مانده ای است که باید آنرا پی گرفت. در این میان ایضا دشواری زندگی روستائیان و کارگران روستایی در عرصه کاشت و برداشت و فروش محصولات آنان در برابر واردات بیرویه و غیر قابل کنترل، مافیای های قدرت و آقا زاده ها، دلال های انگلی بازار و دستگاه های نانوشته و نهادهایی همچون؛ سپاه و این اواخر بسیج، و دهها سوراخ و سنبه ناشناخته که همه آنها خوان خود را گسترده اند، آنهم عمدتاً بر سر کالاهای اساسی مصرفی عموم مردم به مانند؛ برنج، چای، شکر، روغن، منسوجات، کفش، و غیره، که با دخالت گری غیر قابل کنترل خود، اسباب ورشکستگی این صنایع داخلی را فراهم ساخته اند. موارد فوق سطوح اساسی بررسی روز شمار کارگری سال ۱۳۹۰ است.

roozshomar_k@yahoo.com

خرداد ۱۳۹۲ برابر با مه ۲۰۱۳

برای مشاهده جداول و روز شمارها به پیوندهای زیر نگاه کنید

روز شمار کارگری سه ماهه (فروردین - اردیبهشت و خرداد) سال ۱۳۹۰-۲۰۱۱

گردآورنده و تدوین: امیرجواهری لنگرودی

http://www.rahekargar.net/labor_iran/20110702_196_RS-mah123sal1390.pdf

روز شمار کارگری سه ماهه (تیر، مرداد و شهریور) سال ۱۳۹۰-۲۰۱۱

http://www.rahekargar.net/labor_iran/2011-10-29_233_kargari.pdf

روز شمار کارگری سه ماهه (مهر- آبان - آذر) سال ۲۰۱۱ - ۱۳۹۰

روزشمارکاری سه ماهه چهارم (دی- بهمن- اسفند) سال ۱۳۹۰-
۲۰۱۱ و ۲۰۱۲

http://www.rahekargar.net/labor_iran/2012-06-02_305_rooshomar.pdf

ویراستار: مهرداد مهربور محمدی

زندانی سیاسی و اهمیت اطلاعرسانی



گفتوگو با منصور اسانلو
پانته آ بهرامی

زندانیانی که در زندانهای جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون
پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه ها قرار نمیگیرند، شناخته شده
نیستند و همچنان گمنام میمانند، بدترین اجحافها، کتکها و شکنجهها
را هم خودشان و هم خانوادههایشان متحمل میشوند.

این وضعیت برای زندانیانی که در زندانهای جمهوری اسلامی
غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، شناخته شده نیستند و
همچنان گمنام میمانند، بدترین اجحافها، کتکها و شکنجهها
را هم خودشان و هم خانوادههایشان متحمل میشوند.

این وضعیت برای زندانیانی که در زندانهای جمهوری اسلامی
غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، شناخته شده نیستند و
همچنان گمنام میمانند، بدترین اجحافها، کتکها و شکنجهها
را هم خودشان و هم خانوادههایشان متحمل میشوند.

این وضعیت برای زندانیانی که در زندانهای جمهوری اسلامی
غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، شناخته شده نیستند و
همچنان گمنام میمانند، بدترین اجحافها، کتکها و شکنجهها
را هم خودشان و هم خانوادههایشان متحمل میشوند.

در یک دهه اخیر، خبرنگاران و رسانه‌ها تلاش می‌کنند تا درباره وضعیت فعالان سیاسی - اجتماعی در زندان، اطلاع‌رسانی کنند. این اطلاع‌رسانی‌ها چه تاثیری در وضعیت شما در زندان داشت؟ در پیوند با رسانه‌ها، برخورد بازجوها با شما چگونه بود؟

منصور اسانلو - بسیاری از خانواده‌ها و دوستان زندانیان سیاسی، نمی‌دانند چه عکس‌العملی باید نسبت به وضعیت آنها نشان دهند. چون اطلاعاتی‌ها و بازجوها و عوامل جمهوری اسلامی اولین چیزی که از خانواده آن‌ها می‌خواهند و آن‌ها را می‌ترسانند، این است که مبدا مصاحبه کنید، مبدا خبر این زندانی را به جایی بدهید که پرونده زندانی را سنگین‌تر کند و اگر شما در مورد زندانی‌تان با ما کنار بیایید و همکاری کنید، زودتر مسئله‌اش حل می‌شود. این اما یک دروغ بیشتر نیست.

زندان‌یانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند، شناخته شده نیستند و همچنان گمنام می‌مانند، بدترین اجحاف‌ها، کتک‌ها و شکنجه‌ها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل می‌شوند. وقتی خبری درباره یک زندانی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، حکومت می‌فهمد که این زندانی شناخته شده است و باید به سلامتی او توجه کند و اگر روزی بخواهد او را جلوی چشم مردم به دادگاه ببرد یا حتی اگر بخواهد او را زیر طناب دار ببرد، باید یک انسان سالم را ببرد. همین باعث می‌شود که دست‌شان در رابطه با بسیاری از رفتارهای ظالمانه‌ای که با زندانی می‌کنند، بسته شود.

زندان‌یانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند، شناخته شده نیستند و همچنان گمنام می‌مانند، بدترین اجحاف‌ها، کتک‌ها و شکنجه‌ها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل می‌شوند. وقتی خبری درباره یک زندانی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، حکومت می‌فهمد که این زندانی شناخته شده است و باید به سلامتی او توجه کند و اگر روزی بخواهد او را جلوی چشم مردم به دادگاه ببرد یا حتی اگر بخواهد او را زیر طناب دار ببرد، باید یک انسان سالم را ببرد. همین باعث می‌شود که دست‌شان در رابطه با بسیاری از رفتارهای ظالمانه‌ای که با زندانی می‌کنند، بسته شود.

در مورد خود شما چطور بود؟ آیا تجربه ویژه‌ای در زندان داشته‌اید که به موضوع رسانه‌ها اشاره کرده باشند؟

منصور اسانلو - زندانیانی که در زندان‌های جمهوری اسلامی غریب و تنها و بدون پشتوانه هستند، مورد حمایت رسانه‌ها قرار نمی‌گیرند،

شناخته شده نیستند و همچنان گمنام میمانند، بدترین اجافها، کتکها و شکنجهها را هم خودشان و هم خانواده‌هایشان متحمل میشوند. وقتی خبری درباره یک زندانی در رسانه‌ها منتشر میشود، حکومت میفهمد که این زندانی شناخته شده است و باید به سلامتی او توجه کند.

من تجربه‌ای دارم که اتفاقاً جالب است برایتان بگویم. در همین آخرین دستگیری من که خیلی وحشتناک بود، یعنی از همان اول ۱۰، ۱۵ نفری آمده بودند که من را ببرند. من توی اتوبوس کنار دست همکارم نشسته بودم و داشتم با او گفت‌وگو می‌کردم. سرچهارراه بودیم و چراغ قرمز بود. من را از توی اتوبوس کشیدند پایین و به شدت کتک زدند. یک دستبند هم به دست راستم بسته بودند و مرا با آن می‌کشیدند که خیلی درد داشت و در عمل آدم را از دفاع غافل می‌کرد. ولی با این حال من تلاش می‌کردم تا مقاومت کنم و این مقاومت برای آنها همیشه آزاردهنده بود. هر سه دفعه که مرا دستگیر کردند، بدون مقاومت نرفتم و این باعث میشد مردمی جمع شوند و باخبر شوند. بعد همین مقاومت تبدیل به یک خبر رسانه‌ای میشد. چون صدها نفر آن مقاومت را میدیدند، چهارراه بسته میشد و حدوداً ده دقیقه‌ای طول می‌کشید تا این‌ها مرا ببرند و همین باعث میشد خبر دستگیری منتشر شود.

بالاخره میان آن آدم‌هایی که این صحنه را میدیدند، یکی پیدا میشد که مرا می‌شناخت و از یک راهی، همسایه‌ای، فامیلی، عضو خانواده‌ای، همکاری و یا فعالان سندیکایی و بچه‌های سیاسی این خبر را منتشر می‌کرد و بالاخره به یک بنگاه خبری میرسید. آخرین بار، وقتی مرا کشیدند و انداختند توی ماشین، شروع کردند به کتک زدن و لت و پار کردن من. در ماشینی که مرا می‌بردند، رادیو روشن بود. موج رادیوی آنها روی رادیو فردا بود. به ناگهان فرستنده آهنگ را قطع کرد و گفت که منصور اسانلو، رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در صدمتری محل خانه‌اش، با ضرب و شتم شدید عده‌ای دستگیر و به جای نامعلومی برده شد.

اطلاعاتی‌ها که این خبر را توی ماشین شنیدند، اول شوکه و بعد هم عصبانی شدند و شروع کردند به فحاشی که مثلاً فلان فلان شده را ببین که چه تشکیلاتی دارد. هنوز یک ساعت هم نیست که گرفتیمش، خبرش همه جا پخش شده. بعد هم شروع کردند به کتک زدن من.

این خبر این‌ها را مات کرد. بعدها وقتی مرا به زندان بردند، در

اولین ملاقاتی که به من داده شد، سریع به مادرم گفتم که این‌ها مرا زدند، لت و پارم کردند، صورتم را ببین، بدنم را ببین، پیراهنم را هم زدم بالا تا او کبودی‌های تنم را ببیند. مامورها تا این حرکت را دیدند مرا به زور کشیدند و از سالن ملاقات بردند بیرون که مادرم بیش از این جاهای کبود بدن من را نبیند؛ جاهایی که بعد از دو، سه ماه هنوز کبود بود. این اطلاع‌رسانی چه از داخل زندان، چه توسط خبرنگارها و چه توسط رسانه‌ها برای زندانی یک سپر امنیتی ایجاد می‌کند و من از همین‌جا به خانواده‌های زندانیان پیشنهاد می‌دهم، حتماً در مورد زندانی‌هایشان تا می‌توانند گزارش بدهند، تا می‌توانند با رسانه‌ها مصاحبه کنند و تا می‌توانند از وضعیت عزیز دربندشان بگویند. گول بازجویان را نخورند که می‌گویند اگر ساکت باشید، زودتر زندانی‌تان را آزاد می‌کنیم.

وقتی ساکت باشید، هر بلایی که دلشان می‌خواهد زیر بازجویی‌ها سر زندانی‌ای که در سکوت مطلق به‌سر می‌برد، می‌آورند. خیلی از خانواده‌ها، وقتی نان‌آورشان دستگیر می‌شود، دیگر پول ندارند تا دنبال زندانی‌شان بروند. این‌ها جزئیاتی است که هیچ وقت رسانه‌ها به آن توجه نمی‌کنند. آن فشاری که روی خانواده‌های زندانی، بر همسر و بچه‌های زندانی و اطرافیان آن‌ها می‌آید، لازم است بیشتر مد نظر قرار بگیرد. چون شکنجه‌ای که به آن خانواده‌ها وارد می‌شود، کمتر از شکنجه‌ای نیست که به زندانی وارد می‌شود.

آیا بازجوی شما به مسئله اطلاع‌رسانی و رسانه‌ها اشاره می‌کرد و چیزی می‌گفت؟ تأثیر آن در وضعیت شما چه بود؟

در اولین دستگیری سال ۸۴ خورشیدی، وقتی مرا به بند ۲۰۹ بردند، یک مدت طولانی مرا در انفرادی و زیر بازجویی بردند؛ هفت ماه و ۲۳ روز در بند ۲۰۹ بودم. بعد از ماه اول و دوم، سروصداهایی در رابطه با دستگیری من بلند شد و کارگرهای شرکت واحد هم (درود به همت‌شان) زحمت کشیدند و دو اعتصاب راه انداختند (اعتصاب چهارم دی و اعتصاب ششم تا هشتم بهمن که طی آن شماری از افراد را کتک زدند، خیلی از فعالان کارگری و حتی همسران و بچه‌هایشان را هم بازداشت کردند). وقتی این وقایع اطلاع‌رسانی شد، بازجوهای من آمدند و جلوی من یک پرونده ۵۰۰، ۶۰۰ صفحه‌ای بزرگ گذاشتند و گفتند آخر تو کی هستی که این قدر درباره‌ات خبر هست؟ این همه دنبال هستند؛ حزب کمونیست فلان کشور، حزب سوسیالیست فلان کشور، سلطنت‌طلب‌ها، توده‌ای‌ها، مجاهدین، فدایی‌ها، سوسیالیست‌های نمودانم نیویورک یا سندیکای فلان. یک عالم اسم را با عصیانیت به زبان می‌آوردند که بگویند: تو عضو

همه این‌هایی یا به همه این‌ها وصلی و همه این‌ها را پای تو می‌گذاریم... حکم تو اعدام و محاربه است، چون همه این‌ها از تو پشتیبانی کردند و خلاصه تو با این‌ها رابطه داشتی.

خیلی از خانواده‌ها، وقتی نان‌آورشان دستگیر می‌شود، دیگر پول ندارند تا دنبال زندانی‌شان بروند. این‌ها جزئیاتی است که هیچ وقت رسانه‌ها به آنها توجه نمی‌کنند. آن فشاری که روی خانواده‌های زندانی، بر همسر و بچه‌های زندانی و اطرافیان آنها می‌آید، لازم است بیشتر مد نظر قرار بگیرد. چون شکنجه‌ای که به آن خانواده‌ها وارد می‌شود، کمتر از شکنجه‌ای نیست که به زندانی وارد می‌شود.

یعنی این پرونده را آورده بود به عنوان این که مرا بترساند. چون قبل از آن من هیچ سابقه بازداشت و حضور در زندان نداشتم و آن‌ها هم هیچ پرونده‌ای از من نداشتند. برای همین تعجب هم می‌کردند که چطور می‌شود از آدمی که دفعه اول زندانی و بازداشت شده، این همه حمایت بین‌المللی و داخلی و خارجی بشود. حتی حزب مشارکت، مجاهدین انقلاب، نیروهای داخلی، بچه‌های ملی-مذهبی، نهضت آزادی، جبهه ملی، دانشجویان، تحکیم وحدت و... همه از من پشتیبانی کرده بودند و دست‌شان هم درد نکند و به این ترتیب یک حمایت ملی و یک پیوند همگانی سر قضیه سندیکای ما برقرار شد.

این اطلاع‌رسانی جان من را به نظر خودم نجات داد. خود آن‌ها هم می‌گفتند. می‌گفتند: «اگر دهه ۶۰ بود تا حالا تو را کشته بودیم. خیلی شانس آوردی که الان گیر ما افتادی.» این اطلاع‌رسانی و این قدرت وسایل ارتباط جمعی، جان روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی-اجتماعی را در دهه ۸۰ و ۹۰ نجات داد و می‌دهد تا مثل دهه ۶۰ همه را قتل‌عام نکنند، مثل سال ۶۷ آن همه آدم، هزاران آدم را نکشند. این اطلاع‌رسانی خیلی کمک می‌کند.

بازتاب انتشار نامه‌هایی که از داخل زندان به بیرون ارسال می‌شد و در رسانه‌ها انعکاس پیدا می‌کرد چگونه بود؟

آخرین بار در سال ۹۰ من یک نامه ۱۲ صفحه‌ای را از زندان بیرون دادم، در پیوند با روز اول ماه مه. در آن نامه کارگران را دعوت به حضور در میدان‌ها و خیابان‌ها کرده بودم. این نامه به‌طور خیلی وسیع منتشر و چاپ شد و خیلی هم بازجوها را عصبانی کرد که چه جوری این نامه از داخل زندان بیرون رفته و چه جوری منتشر شده است.

بعد من نوشتن آن نامه را به گردن نگرفتم. چاپ اینترنتی‌اش را

آوردند و من گفتم نمی‌دانم چیست. بدهید بخوانم. وقتی نامه را به من دادند که بخوانم، وقتی دیدم این نامه با آن وضع بیرون رفته و حالا با این وضع تایپ‌شده خیلی کیف کردم که ای بابا چقدر ارسال چنین نامه‌هایی تأثیر دارد. این اطلاع‌رسانی هم روی ما به عنوان زندانی اثر مثبت دارد و هم دست و پای بازجو و زندانبان را می‌بندد که نتواند خشونتش را در سطح خیلی بالا نسبت به زندانی اجرا کند و این خیلی مهم است.

اینجا جا دارد از بهروز جاوید تهرانی یاد کنم که یکی از بهترین انسان‌هایی است که در عمرم دیده‌ام. او از فعالان حقوق بشر است و با سایت هرانا کار می‌کند و بیشترین زحمت را برای انتقال اخبار زندانی‌ها می‌کشد و اخبار نقض حقوق بشر در ایران را به رسانه‌های مختلف می‌فرستد. آن موقع هم ایشان یکی از کسانی بود که در این زمینه خیلی کار کرد، زحمت کشید و در بازکردن کانال‌های ارتباطی نقش داشت. هنوز هم که هنوز است خوشبختانه در تمام زندان‌های ایران ما این کانال‌های ارتباطی را داریم. زمانی هم که در زندان بودیم، می‌توانستیم از زندان‌های دیگر خبر بگیریم.

گفته می‌شود که بازجویان به خیلی از فعالان اجتماعی پس از دوران دستگیری، توصیه می‌کنند که یا از ایران خارج شوید یا اگر در داخل می‌مانید، ساکت باشید و حرف نزنید. در مورد شما چگونه بود؟

۱۹ تیر ۱۳۸۶ که دستگیری آخر من صورت گرفت، فکر می‌کردند که بهتر است مرا ببرند و بکشند. پیچیدند توی یک خیابان فرعی در شمال تهران در حالی که مرا خوابانده بودند روی صندلی و روی من نشسته بودند. کمر من از سه‌جا آسیب نخاعی دید که توی عکس‌هایم هم هست. فقط از زانو به پایین‌شان را می‌توانستم ببینم. دیدم در ماشین سمت خیابان باز شد و آن کسی که روی من نشسته بود پیاده شد و یکی دو نفر دیگر آمدند جلو و با مشت توی سر من، توی گردن من کوبیدند. فحش‌های خیلی بد می‌دادند و می‌گفتند: «ما که گذاشتیم بروی... برای چی برگشتی؟ تو که رفته بودی؟ آنجا آن همه تحویل گرفتند. سفر دور دنیا برایت گذاشته بودند. برای چی برگشتی و آمدی؟»

منظورشان آن دوره بود که من برای شرکت در یکی دو کنگره جهانی به خارج از کشور رفته و برگشته بودم. این‌ها فکر می‌کردند که وقتی بروم، دیگر بر نمی‌گردم و چون برگشته بودم، خیلی کینه‌توزانه رفتار می‌کردند. در واقع مرا می‌زدند که چرا برگشتم. از چشم و دهان و بینی و گوش من خون سرازیر بود. سرم داغان شده بود. یعنی تقریباً

بیهوش بودم. وقتی مرا به ۲۰۹ اوین بردند که دیگر ساعت حدود ده شب شده بود.

می‌گفتند: «اگر دهه ۶۰ بود تا حالا تو را کشته بودیم. خیلی شانس آوردی که الان گیر ما افتادی.» این اطلاع‌رسانی و این قدرت وسایل ارتباط جمعی، جان روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی-اجتماعی را در دهه ۸۰ و ۹۰ نجات داد و می‌دهد تا مثل دهه ۶۰ همه را قتل‌عام نکنند، مثل سال ۶۷ آن همه آدم، هزاران آدم را نکشند. این اطلاع‌رسانی خیلی کمک می‌کند.

خیلی کتکم زدند. هنوز هم چشم چپام تنها ۶۰ درصد بینایی دارد. همان زمان هم نزدیک یک‌ماه به خاطر آسیبی که کمرم دیده بود، نمی‌توانستم راه بروم. زندانیان عادی مرا به دستشویی می‌بردند. یا برای حرکت به من عصا می‌دادند. گاهی هم خود پاسدارهای بندها مرا به دستشویی می‌بردند.

کسانی استخوان توی گلوی این رژیم می‌شوند. رژیم هم می‌خواهد آنها را تف کند بیرون. اگر بکشد، خب خیلی هزینه و سروصدا دارد. ستار بهشتی، یک کارگر وبلاگ‌نویس را که شهرتی هم نداشت، کسی هم او را در رسانه‌ها نمی‌شناخت، بردند و ظرف مدت زمانی بسیار کوتاه توی زندان کشتند. این همه سروصدایی که پس از این ماجرا در رسانه‌ها روی داد، خیلی صدمه به وضعیت رژیم زد. هرچند که این‌ها آبرویی ندارند، ولی پرونده نقض حقوق بشری‌شان را سنگین‌تر کرد. اینطوری هم نیست که این‌ها هر کاری کنند بی‌جواب بماند. الان در دنیا همه بر کار همدیگر نظارت می‌کنند و نهادهای بین‌المللی بالاخره آنقدر دخالت می‌کنند تا دیکتاتورها گیر بیافتند. الان رضا شهابی که به خاطر مقاومت‌هایش در زندان مشهور شده، هزینه رژیم را خیلی سنگین کرده است. به راحتی دیگر نمی‌توانند آن شکنجه‌هایی که اول به او داده بودند، دوباره اجرا کنند؛ این که گردنش را داغان کنند و فلج بشود.

شما حدود پنج سال در زندان بودید. چه مسائل و فشارهایی باعث شد که شما ایران را ترک کنید؟

از سال ۸۹ قول داده بودند مرا آزاد کنند که آزاد نکردند. آخر هم به قید وثیقه بیرون آمدم و آزاد نشدم. از دو سه نفر در حد میلیاردری کفالت گرفته بودند. به خاطر فشارهای بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری و سازمان «آی.ال.او» (سازمان جهانی کار) روی هیئت وزارت کار ایران که می‌خواست به اجلاس جهانی برود و آنان

نمی‌گذاشتند این اتفاق افتاد. همینطور حمایت داخلی و ایستادگی کارگران و دوستان عزیز من مثل ابراهیم مددی که هر وقت مصاحبه می‌کرد، از زندانی بودن من و رنج‌هایی که می‌کشیدم می‌گفت.

علاوه بر آن در کنگره مکزیکوسیتی در حمایت از سندیکای کارگران شرکت واحد، ما پیامی از داخل زندان ترجمه کردیم و توسط مادر یکی از زندانیان به بیرون فرستادیم. در آنجا این پیام خوانده شد. نامه‌ای را نیز توانستیم به دست رئیس‌جمهور مرحوم ونزوئلا، چاوز برسانیم. آن‌هم در زمانی که محمود احمدی‌نژاد به آنجا رفته بود. هدف این بود که بگوییم آقای چاوز! شما نماینده فعالان کارگری و کارگران در ونزوئلا هستید و اتحادیه‌های کارگری شما را سر کار آورده‌اند. حالا در دولت این آقای احمدی‌نژاد که به کشور شما سفر کرده است امثال من، عیسی سحرخیز، حشمت طبرزدی و ده‌ها تن دیگر در زندان هستیم. افرادی که در زندان بودند، از اتحادیه‌های کارگری تا روزنامه‌نگاران، در مجموع ۲۳ نفر آن نامه را امضا کردیم و فرستادیم بیرون. نامه به دست چاوز رسید.

می‌خواهم بگویم ما حتی از داخل زندان به نهادهای بین‌المللی و به مقاماتی که ادعای کارگری داشتند خبررسانی کردیم و در روزنامه کیهان و ایران و برنامه بیست و سی هم بازتاب داده شد. اینگونه فعالیت‌ها باعث شد یک سال به مدت زمان حکم حبس من اضافه شود. در نتیجه وقتی از زندان بیرون آمدم، هنوز یکسال زندانی داشتم. حدود شش ماه، چماق بالای سر من نگه داشته بودند که دوباره برگردم زندان.

وقتی از زندان بیرون آمدم، مدام تحت نظر بودم. مدام مکالماتم شنود می‌شد. جلوی خانه‌مان ماشین اطلاعات می‌ایستاد تا مردم که می‌آیند، ببینند مامور اینجا ایستاده است و فیلمبرداری و شناسایی می‌کند. حتی وقتی همکاری‌های سندیکایی‌ام به قصد دیدن من به خانه ما آمده بودند، نتوانستم به خانه خودم بروم. چون همان روز اطلاعاتی‌ها تهدید کرده بودند. آنان کنترل رادیویی هم داشتند. رادیو، منظورم کنترل رادیویی تلفن‌هایی است که ما با همدیگر داشتیم.

یعنی همین فشار ناشی از کنترل‌های مداوم باعث خروج شما از کشور شد؟

خیلی وحشتناک بود. بعد از آزادی به کمک همسر که با مشقت فراوان جایی را در شمال تهیه کرد، به یک تبعید خودخواسته رفتیم. حتی

آنجا هم ما را زیر نظر و تحت کنترل داشتند.

ستار بهشتی، یک کارگر وبلاگ‌نویس را که شهرتی نداشت و کسی هم او را در رسانه‌ها نمی‌شناخت، بردند و طرف مدت زمانی بسیار کوتاه توی زندان کشتند. این همه سروصدایی که پس از این ماجرا در رسانه‌ها روی داد، خیلی صدمه به وضعیت رژیم زد.

کفالتی را که یکی از بچه‌ها گذاشته بود نیز ملغی کرده بودند تا مرا به زندان معرفی کنند. بعد از مدتی کفالت دوم را هم ملغی کردند. من هم وقتی دیدم اینطور است، دل را زدم به دریا. یعنی تقریباً از شهریورماه سال ۹۱ به تهران آمدم و شروع کردم به فعالیتهای سندیکایی و ملاقات با اتحادیه‌ها و نهادهای کارگری که در ایران هستند.

کم‌کم سه، چهارتا بیانیه مشترک دادیم با امضای چند تشکل مستقل کارگری که در داخل وجود دارد؛ یعنی «سندیکای شرکت واحد»، «سندیکای فلزکار- مکانیک»، «سندیکای کارگران نقاش ساختمان»، «کانون مدافعان حقوق بشر»، «اتحادیه آزاد کارگری» و «کارگران پروژه‌ای»، «سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه» و «کارگرهای سندیکای نانوهای سقز». داشتیم به طرف تشکیل پایه‌های فدراسیون داخلی سراسری کارگری ایران و انجمن همبستگی مرفتم و داشتیم پایه سندیکا و تشکلهای کارگری یا اتحادیه سراسری را می‌گذاشتیم. ضمن این که می‌خواستیم حرکتهای خود سندیکای شرکت واحد را با حضور کارگران و فعالان این عرصه تقویت کنیم؛ فعالانی که در این دوره بیشتر از هیئت مدیره کار کردند. منظورم کنشگران جوان اتحادیه هستند که زمانی که ما در زندان بودیم، فعالیت سندیکا بر دوش آنها بود. مجموعه‌ای این حرکتهای و رشد جنبش سندیکایی که دوباره قوت گرفت بود، منجر به افزایش ۱۸ درصدی حقوق در سندیکای شرکت واحد در همین سال ۹۱ شد؛ به اضافه پرداخت حقوق عقاب‌تاده از سال ۹۰. همچنین حق مسکن از ۱۰ هزار تومان به ۱۰۰ هزار تومان در ماه رسید. البته قرار بود ما این مبلغ را به ۳۲۰ هزار تومان در ماه برسانیم. البته با این گرانی‌های وحشتناک و تورم این‌ها پولی نیست، ولی این دستاورد مهمی است که در جایی که حق کارگر را می‌خورند و حقوق کارگر را شش ماه، یکسال نمی‌دهند، در جایی که کارگرها می‌آیند جلوی استانداری‌ها و جلوی مجلس تا حقوقشان را بگیرند، کارگران شرکت واحد نه تنها حقوقشان را روز ۲۸-۲۷ هر ماه می‌گیرند، بلکه تلاش می‌شود تا مقداری پول هم اضافه بگیرند. خلاصه بگویم همه اینها به هر حال به خاطر وجود یک تشکل است و این تشکل برای رژیم دیگر خیلی

خطرناک شده بود. به خصوص که از آن طرف با بیرون هم در حال کار بودیم. اطلاع‌رسانی دوباره شروع شده بود. «پیام فلزکار» و «پیک سندیکا» را می‌خواستیم دوباره راه بیندازیم. ما این نشریات را می‌دادیم به کارگران فعال و بچه‌های فعال سندیکا، آن‌ها هم می‌بردند و بین راننده‌ها، بین کارگرهای بخش‌های دیگر پخش می‌کردند.

از طریق چندتا از رفقای نزدیکم که یکجورایی هم رابطه با جاهای دیگر دارند و بعضی از اطلاعاتی‌ها که مرا در زندان شناخته بودند و کار ما را قبول داشتند (حتی یک بازپرس زندان روزی مرا صدا کرد و گریه کرد و گفت: «راحت درست است تا آخرش برو. امثال ما در این دادگاه‌های انقلاب هست. همه بد نیستند. ماها هم هستیم.» من صحنه‌هایی در زندان دیدم و خاطرات عجیبی دارم که اگر فرصت شود آنها را خواهم نوشت)، باخبر شدم که به وزارت اطلاعات خبر داده‌اند: «فلانی [یعنی من] این دفعه آمده تهران و برنگشته. تنش می‌خارد. این را باید بخارanimیش و این دفعه هم اساسی.» به من گفتند پرونده تو را روی میز آن بخش به اجرا گذاشتند که پسر خامنه‌ای، مجتبی خامنه‌ای، نقدی و طائب روی آنها تصمیم نهایی را می‌گیرند؛ یعنی روی پرونده‌های سیاسی و سندیکایی‌ها و کسانی که به نظر رژیم شاخ شده‌اند. آن سه نفر سپس به شورای امنیت ملی و شورای تأمین استان دستور می‌دهند که چه کار کنند یا نکنند. این سه نفر نظر نهایی را در رابطه با پرونده‌های سیاسی به خامنه‌ای می‌دهند. یعنی چیزی به نام قانون وجود ندارد. برای مثال مثلاً سندی با امضای خود قالیباف هست که به قوه قضائیه نامه نوشته که آقا قانون را کاری نداشته باشید، این ۲۴-۲۳ تا شرکت واحدی باید اخراج شوند. به هر حال مجموعه‌ای از اینجور تهدیدها مرا وادار به ترک ایران کرد.

برگرفته از تارنمای [www.iranpress.org](#)

کولبران؛ قربانیان فقر و خشونت

پانته‌آ بهرامی
در گفت‌وگو با حسن معارفی‌پور، فعال سیاسی

کولبران را نه تنها زنان و مردانی تشکیل می‌دهند که به علت فقر

چاره‌ای جز این کار طاقت‌فرسا و خطرناک ندارند، بلکه حتی در میان آنان، دانشجویان و دانش‌آموزانی که قادر به هزینه‌های جاری زندگی نیستند، یافت می‌شوند. به علاوه تنها کردهای مقیم منطقه نیستند که به کولبری می‌پردازند، بلکه افراد مناطق دیگر ایران نیز که از پس هزینه‌های کمرشکن زندگی برنمی‌آیند به این کار روی می‌آورند.

کردستان ایران از مناطق توسعه نیافته و فقیر کشور ایران محسوب می‌شود و تقریباً هیچ کارخانه بزرگی به ویژه در مناطق مرزی آن وجود ندارد که بتواند بیکاران منطقه را جذب کند. دولت نیز تلاشی در بهبود این وضعیت نمی‌کند.

سرمایه‌داران کردستان ایران نیز به دلیل عدم امنیت در این خطه تمایلی به ایجاد کارخانه ندارند و سرمایه خود را به مناطق امن، مثل شمال ایران منتقل می‌کنند. بنابراین یکی از مشاغل مرسوم این منطقه کولبری است؛ حمل جنس قاچاق از کردستان عراق به ایران و برعکس.

کولبران را نه تنها زنان و مردانی تشکیل می‌دهند که به علت فقر چاره‌ای جز این کار طاقت‌فرسا و خطرناک ندارند، بلکه حتی در میان آنان، دانشجویان و دانش‌آموزانی که قادر به هزینه‌های جاری زندگی نیستند، یافت می‌شوند. به علاوه تنها کردهای مقیم منطقه نیستند که به کولبری می‌پردازند، بلکه افراد مناطق دیگر ایران نیز که از پس هزینه‌های کمرشکن زندگی برنمی‌آیند به این کار روی می‌آورند.

به گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر در طول یکسال گذشته پس از آغاز برنامه انسداد مرزهای کردنشین، ۷۰ نفر در این مناطق بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی کشته شده‌اند و چهار نفر نیز بر اثر انفجار مین یا سرمای شدید جان خود را از دست داده‌اند.

❌ قاچاق اجناس توسط انسان

حسن معارفی‌پور، فعال سیاسی از دانشجویان سابق آزادیخواه و برابری‌طلب، ورودی سال ۸۵ دانشگاه مازندران است که پس از چند ترم اخراج شد. وی در سال ۱۳۸۲ به دلیل این که خانواده‌اش قادر به تأمین پرداخت هزینه پیش‌دانشگاهی او نبودند، در میانه ترم دوم مجبور به کولبری شد.

وی در مورد این تجربه می‌گوید: «به دلیل اینکه خانواده من

نمی‌توانستند هزینه زندگی و کرایه خانه مرا بدهند، ناچار شدم در مقطعی وسط ترم دوم به کولبری بپردازم و شبها از مرز عراق عبور کنم. ما برای بارهایی مثل چای، شیشه، چینی یا جنسهای که از عراق می‌آمد، آن موقعها می‌بایست ۵۰۰ هزار تومان ضمانت می‌گذاشتیم تا می‌توانستیم این جنس را به امانت به مریوان بیاوریم. بابت هر کدام از این کولها هم که ۸۰-۷۵ کیلو وزن داشتند، چهار، پنج هزار تومان پول می‌گرفتیم که نصف این مبلغ صرف کرایه ماشین رفت و برگشت میشد و با باقی آن هم می‌بایست زندگی‌مان را می‌چرخانیدیم. متأسفانه تعداد زیادی از دانش‌آموزان پیش‌دانشگاهی یا دانش‌آموزانی که در دبیرستان‌های شهر مریوان زندگی می‌کردند، ناچار بودند شبها به این کار طاقت‌فرسا تن دهند و من هم از جمله کسانی بودم که این کار را انجام می‌دادم.»

حسن معارفی‌پور ادامه می‌دهد: «کردستان منطقه‌ای کوهستانی است، مرزهای صعب‌العبوری هم دارد. البته امکان رفت و آمد ماشین وجود دارد، ولی تنها خودروهایی می‌توانند از این طریق رفت و آمد کنند که نظامی هستند، به آن ۳ اف، ۴/۵ اف می‌گویند که برخی افرادی که توانایی مالی دارند آنها را مزایده می‌کنند و بعد می‌خرند و با آنها کار قاچاق می‌کنند، ولی اکثریت مردم از لحاظ مالی قدرت خرید ماشین، اسب و یا قاطر را ندارند و در شهر هم زندگی می‌کنند و مجبورند کولبری کنند. در کردستان و به‌خصوص در شهرهای مرزی هیچ کارخانه‌ای نیست که مردم بتوانند آنجا کار کنند و زندگی‌شان را تأمین کنند.

بسیاری از مردم مناطق دیگر ایران در فصلهای معین به عنوان کارگر فصلی کار می‌کنند. عده‌ای هم در شهرهای بزرگی مثل تهران کارگری می‌کنند.

مردم مریوان اما این امکان را دارند که از مرز جنس بیاورند یا از ایران اجناسی را به آنسوی مرز ببرند، اما اکثریت مردم مناطق کردنشین، سطح زندگی‌شان خیلی پایین است و ناچارند که کولبری کنند. چون همانطور که گفتم آنها نه قدرت خرید ماشین را دارند، به دلیل این که این ماشین‌ها خیلی گرانند و پول زیادی برای آن لازم هست و نه قدرت خرید اسب یا قاطر را دارند. به خاطر همین مردم مجبورند کولبری کنند و شبها بروند مرز و کولهایی را از مناطق صعب‌العبور کوهستانی به فاصله پنج شش کیلومتر حمل کنند، برای پنج یا ده هزار تومان پول. آن موقع ما چهارهزار و ۵۰۰ تومان می‌گرفتیم بابت یک کول ۷۵ کیلویی، اما خیلی‌ها بودند که کولهای صد کیلویی را از

کوهستان‌های کردستان رد می‌کردند و شبی سه بار هم این کار را می‌کردند. من خودم شاهد بودم که تعداد زیادی از آدم‌ها صد کیلو بار حمل می‌کردند. فقط به خاطر این که زن و بچه داشتند تا بلکه بتوانند مزدی را که آن موقع‌ها برابر با یک دلار یا کمتر بود، برای ۲۰ یا ۲۵ کیلو اضافه‌بار دریافت کنند. این کار، واقعاً کاری سخت، طاقت‌فرسا و خیلی وحشتناک است.

شما از چه راه‌هایی عبور می‌کردید و نقش پاسگاه‌های ایران و عراق در قاچاق اجناس چه بود؟

دو راه وجود داشت. یک راه از مرز باشماق بود که به آن می‌گفتند مسیر پيله‌وری. آنجا یک بازارچه پيله‌وری بود که در نوبت‌هایی از شب قاچاقچی‌های بزرگ و آن‌هایی که مشروب منتقل می‌کردند، به دو پاسگاهی که آنجا وجود داشت پول می‌دادند و می‌گفتند بابت امشب ما به شما مثلاً پنج میلیون تومان پول می‌دهیم، ولی شما این مسیر را برای ما باز کنید که ما بتوانیم مشروب و سیگارهای گران‌قیمت را از این مسیر رد کنیم و کسی جلو ما را نگیرد.

آن منطقه در این مدت برای کولبرها باز بود. کسانی بودند که قاچاقچی‌های عمده‌ای بودند. مثلاً ۱۵۰ یا ۲۰۰ تا اسب و کولبر داشتند که برای‌شان بار می‌بردند. این‌ها باید به پاسگاه پول می‌دادند و هر موقع که پاسگاه پول می‌گرفت، این مسیر را باز می‌گذاشت. این مسیر سه تا چهار کیلومتر بود و مسیری نسبتاً آسان‌تر بود، اما موقعی که به پاسگاه رشوه نمی‌دادند، کولبرها و آن‌هایی که با اسب کار می‌کردند، باید پاسگاه را دور می‌زدند و از کوهستان‌های منطقه باشماق و پاوه که منطقه بسیار کوهستانی و صعب‌العبوری است، عبور می‌کردند. یعنی یک مسیر شش، هفت کیلومتری را طی چند ساعت می‌کردند تنها به خاطر پنج هزار تومان پول.

اجناس قاچاق، آیا از طرف عراق به طرف ایران می‌آمد یا از طرف ایران به طرف عراق می‌رفت؟

اجناسی مثل چای، مشروبات الکلی، اجناس چینی، بدلیات و تزئین‌آلات، پارچه و ... از طرف عراق به ایران قاچاق می‌شد، ولی جنس‌های دیگر مثل گازوئیل و بنزین که در عراق کم است، از ایران به عراق قاچاق می‌شد.

خیلی از کولبرها مجبور بودند گازوئیل و بنزین حمل کنند. مثلاً مجبور بودند که پنج یا شش گالن بنزین را روی دوش‌شان بگذارند و از

مرز مریوان ببرند باشماق به طرف پنجوین(که یکی از شهرکهای کردستان عراق است که در هشت نه کیلومتری مرز باشماق قرار دارد) و آنجا آنها را بفروشد، پولش را بگیرند و دوباره یک کول دیگر را از عراق بیاورند ایران و کرایه آن پول را هم بگیرند. یعنی بعضی از کولبرها به هر دو طرف که میرفتند جنس میبردند.

من خیلی از کولبرها را دیدم که گازوئیل و بنزین ریخته بود روی پشتشان و تمام پوست بدنشان سوخته بود و موقعی که مأمورها آنها را میگرفتند، اولین کاری که میکردند، بارشان را باز میکردند و گازوئیل و بنزین و نفت را سریع آتش میزدند و این خیلی خطرناک بود.

❖ آیا زنان هم کولبری میکردند؟ در چه گروه سنی، چرا و با چه شرایطی آنان به این کار میپرداختند؟

زنان کولبر بسیاری را دیده‌ام که واقعاً ضربه‌پذیر بودند، چون هر روز در معرض تجاوز جنسی از سوی مأموران جمهوری اسلامی بودند. من بارها و بارها دیده‌ام که مأموران جمهوری اسلامی به این‌ها توهین کرده‌اند، فحش جنسی داده‌اند و حتی دیده‌ام که گاه میخواستند به آنها تجاوز کنند.

خیلی از کولبرهای زن، برای گذراندن معیشتشان به ناچار کولبری میکردند. آنها زن‌هایی تنها بودند و بچه داشتند؛ زن‌هایی که بین ۳۵ تا ۶۰ سال داشتند. آن دورانی که من آنجا بودم شاید ۱۰ درصد از کولبران را در مریوان زنان کولبر تشکیل می‌دادند.

برخورد پاسگاه‌های حکومت عراق با کولبرها چگونه بود؟

آنموقع که من آنجا بودم، پاسگاه‌های عراق کاری به مردم نداشتند و جلوی ما را نمیگرفتند، ولی بداخلاق بودند و فحش می‌دادند. پاسگاه‌های ایران خیلی رفتار بدی داشتند و بارها کولبرها را کتک می‌زدند، بارشان را ضبط می‌کردند یا آتش می‌زدند. گاه پای کولبرها را می‌شکستند و یا اسبشان را می‌کشتند.

بارها و بارها خودم با چشم خودم شاهد بودم که بار کولبر را ضبط می‌کردند و تمام وسایلش را می‌سوزاندند. تمام تسمه‌هایی را که آن آدم داشت تا بتواند بار خود را حمل کند، از او می‌گرفتند و کل جنس‌اش را می‌سوزاندند و کولبر بدبخت که برای ۵۰۰ هزار تومان وثیقه گذاشته بود که ۵۰۰ دلار آن موقع بود، همه پولش را از دست می‌داد.

کسی که ضرر می‌کرد کولبر بود. چون اگر آن جنس را روی کول کولبر می‌گرفتند، پول کولبر از بین می‌رفت. یعنی باید یکسال دیگر کار می‌کرد تا آن پول را دوباره به دست بیاورد و بتواند در آنجا ضمانت بگذارد و دوباره بار بیاورد. اگر این بار داخل شهر بود یا در مغازه، یک تاجر بود، قاچاق محسوب نمی‌شد. تنها زمانی قاچاق محسوب می‌شد که روی کول کولبر دیده می‌شد. یعنی وقتی به داخل شهر می‌رسید، دیگر قاچاق نبود. واقعاً خیلی قوانین عجیبی است: جنسی که قاچاق است، باید همه‌جا قاچاق باشد. این بی‌معنی است که جنس روی کول کولبر که تمام زندگیش همین است قاچاق باشد، ولی داخل شهر قاچاق نباشد. در خانه تاجرها صدها کارتون چای و آج و مشروب بود، اما کسی با آنها کاری نداشت.

شما تجربه مشخصی از تیراندازی ماموران به سوی کولبرها دارید؟

من خودم شاهد بودم که کولبرهایی کشته شدند و حتی پای‌شان قطع شد وقتی از روی مین رد شدند. چون این مناطقی که آنها از آن رد می‌شوند، مین‌گذاری است. گاهی هم ماموران به مردم حمله می‌کنند، تیراندازی می‌کنند. در نتیجه این حملات خیلی‌ها کشته شدند. برادر من با اسب قاچاق می‌کرد، یعنی بنزین و اجناس دیگر می‌برد. تا حالا پنج تا هفت اسب برادرم را کشته‌اند. یکبار می‌خواستند خودش را بکشند.

بدون اغراق می‌گویم، ۹۰ درصد مردم مریوان و مناطقی که در نوار مرزی کشور هستند، ناچارند برای معاش زندگی این کار را بکنند؛ به‌جز آن‌هایی که تاجر و سرمایه‌دار هستند و پول دارند. البته من با واژه کولبر کُرد زیاد موافق نیستم. چون افراد بسیاری بودند که غیر کُرد بودند و کولبری می‌کردند. از آذربایجان بودند یا از شهرهای دیگر ایران آمده بودند و در این مناطق مرزی زندگی می‌کردند. درآمدی نداشتند و مجبور می‌شدند کولبری کنند. من بارها و بارها به کسانی برخورددم که کُرد هم نبودند، فارس یا ترک بودند و کولبری می‌کردند.

من چندسال آنجا در یک شرکت ساختمانی کار می‌کردم و شاهد برخورد سربازها در پاسگاه‌های جمهوری اسلامی بودم. شاهد شلیک سربازهای ایرانی به کولبرها بودم. شاهد فحش دادن‌ها و برخوردهای ناشایست‌شان با کولبرها بودم.

جمهوری اسلامی برخی از دولت‌های شرقی، این مرزها را مقدس می‌دانند و برای خودشان قانون دارند. عبور از این مرزها بدون پاسپورت از نظر

آن‌ها جرم است و کسی که مرز را رد کند، به‌عنوان محارب به او شلیک می‌کنند. در صورتی که یک شرایط واقعی در مرزهای کردستان باعث شده که مردم به ناچار این کار را بکنند. مردم در نتیجه شرایطی که در مناطق کردستان وجود دارد، یعنی عدم وجود کارخانه رو به کولبری می‌آورند. اگر سرمایه‌داران کُرد به‌جای اینکه سرمایه‌شان را در دویی، در کشورهای اروپایی و در شمال ایران سرمایه‌گذاری کنند، در همین مناطق سرمایه‌گذاری کنند، مردم ناچار نمی‌شوند تن به این کار بدهند. ولی سرمایه‌داران و صاحبان ابزار تولید و پول حاضر نیستند این ریسک را کنند. چون فکر می‌کنند که منطقه کردستان ناامن است و هر لحظه ممکن است سرمایه‌شان را از دست بدهند. در صورتی که نیروی کار ارزان در کردستان وجود دارد و بخش وسیعی از همین نیروی کار ارزان در مواقعی که کولبری رو به افول است، مثل الان که حکومت مرزها را بسته و فضا کاملاً امنیتی شده است، ناچارند روانهٔ شهرهای بزرگ ایران شوند و آنجا کار ساختمانی یا کارهای خدماتی و کارهای دیگر انجام دهند.

در مریوان و بانه کارخانه وجود ندارد؟

کارخانه بزرگ در این مناطق وجود ندارد. نه تنها در این مناطق، بلکه در تمام مناطق مرزی ایران وجود ندارد. مثلاً من از سرمایه‌داران مریوان گفتم. ۱۴ تا میلیارد در مریوان وجود دارد. این‌ها در دویی یا شمال ایران کارخانه‌های بزرگ دارند، اما حاضر نیستند سرمایه خودشان را در مریوان یا شهرهای مرزی ایران سرمایه‌گذاری کنند.

در گزارش کمپین بین‌المللی حقوق بشر به فلج شدن دو کولبر کرد که طی مواردی مجزا هدف تیراندازی مستقیم توسط نیروی انتظامی ایران قرار گرفته اند اشاره شده است. آنها شکایت‌های جداگانه‌ای علیه نیروی انتظامی در دادسرای نظامی طرح کرده‌اند. اعضای خانواده این افراد به کمپین بین‌المللی حقوق بشر گفته‌اند که شکایت آنها با وجود اینکه گواهی پزشکی از پزشکی قانونی داشته‌اند مورد اعتنا واقع نشده است. آیا خود کولبران اعتراضی به این شرایط نکرده‌اند؟

بارها به دلیل برخوردهای بد نیروهای انتظامی با کولبران، تجمع‌هایی جلوی فرمانداری مریوان به مدت چند روز برگزار شد. جمعیت هزاران نفری از مردم شهر مریوان جلوی فرمانداری مریوان تجمع و به جمهوری اسلامی اعتراض کردند. آنان خواستار پایان دادن به میلیتاریزه کردن شهرهای کردستان و آزادگذاشتن مرزها برای کار

شدند.

سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۸ دو یا سه بار به مدت چندین روز جلوی فرمانداری اعتراض کردند. به دلیل این که جمهوری اسلامی در آن سال به کولبرها حمله و تعداد زیادی از آنان را زخمی کرده و حتی دو نفر از آنها را کشته بود.

آیا هنوز هم افرادی هستند که این راه را با سختی طی کنند؟

پاسگاه‌های جمهوری اسلامی یک دیوار بزرگ در منطقه پیلهوری باشماق درست کرده‌اند و روی آن سیم خاردار کشیده‌اند و امکان عبور کولبرها را به طور واقعی بسته‌اند. این پروژه انسداد مرزها باعث شده است کولبرها نتوانند از این مسیر رد شوند. قبلاً کولبرها ناچار بودند زیر دیوار را سوراخ کنند و از این سوراخ خودشان را به یک دیوار خیلی بلند برسانند که حدود پنج متر بلندی داشت. بعد باید از این دیوار رد می‌شدند و خودشان را به عراق می‌رساندند. الان می‌گویند کنترل‌های خیلی شدیدی بر این منطقه وجود دارد و امکان عبور و مرور را به طور واقعی بسته‌اند. تنها راهی که مردم می‌توانند عبور کنند، کوهستان‌های صعب‌العبور است که عبور از آن برای یک کولبر شاید غیر ممکن باشد.

برگرفته از تارنمای [www.kolbar.org](#)

امنیت گم‌شده کارگران ایران

حمید مافی

جامعه کارگری ایران حال و روز خوشی ندارد. کارگران ایرانی در شرایطی به استقبال روز جهانی کارگر می‌روند که نگران فردا هستند. از یکسو حداقل دستمزد آنها هزینه‌های زندگی را پوشش نمی‌دهد و هنوز تشکلهای کارگری نتوانسته‌اند دیوان عدالت اداری را برای نقض حداقل دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار مجاب کنند.

جامعه کارگری ایران حال و روز خوشی ندارد. کارگران ایرانی در

شرایطی به استقبال روز جهانی کارگر میروند که نگران فردا هستند. از یکسو حداقل دستمزد آنها هزینه‌های زندگی را پوشش نمی‌دهد و هنوز تشکلهای کارگری نتوانسته‌اند دیوان عدالت اداری را برای نقض حداقل دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار مجاب کنند.

از سوی دیگر، اقتصاد به گل نشسته ایران امنیت شغلی آنان را بیش از گذشته تهدید می‌کند و دولت نیز سیاست تحدید نهادهای کارگری را در پیش گرفته است. فعالان کارگری همچنان در زندان هستند. لایحه اصلاح قانون کار چنانچه به تصویب نمایندگان مجلس برسد، جامعه کارگری ایران را با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو خواهد کرد.

در سال سخت اقتصاد ایران، فشار بیشتری بر خانواده‌های کارگری وارد شده است. افزایش نرخ تورم و کاهش قدرت خرید کارگران از یک سود و ناتوانی کارفرمایان در پرداخت مطالبات کارگران از سوی دیگر، معاش آنان را در خطر قرار داده است. همچنین بحرانی که دامان واحدهای تولیدی ایران را گرفته، کارگران را قربانی می‌کند و امنیت شغلی آنان را به خطر انداخته است.

در چنین شرایطی کارگران ایران همچنان چشم انتظار مجوز دولت برای مراسم روز جهانی کارگر هستند. در غیاب تشکلهای کارگری مستقل، دولت در سال‌های گذشته تلاش کرده است که مراسم روز جهانی کارگر را به یک مراسم دولتی تبدیل کند. شوراهای اسلامی کار به عنوان یک تشکل همسو با حکومت هر سال مسئولیت برگزاری مراسم روز جهانی کارگر را عهده‌دار شده است.

افزایش نرخ تورم و کاهش قدرت خرید کارگران از یک سود و ناتوانی کارفرمایان در پرداخت مطالبات کارگران از سوی دیگر، معاش آنان را در خطر قرار داده است.

از چهار سال قبل که اعتراضهای کارگری شدت بیشتری یافت، دولت هم سخت‌گیری‌های بیشتری را برای صدور مجوز اعمال می‌کند. در همین زمینه دولت کوشید تا با انحلال شوراهای اسلامی کار از میزان اثرگذاری و قدرت آنها بکاهد و در مقابل به تقویت یک نهاد کارگری دولت ساخته دیگر به نام جامعه اسلامی کارگران کمک کرد.

با این حال هیچ یک از اقدامهای دولت نتوانسته مانع اعتراضهای کارگران شود. اگر چه فرمانده نیروی انتظامی ایران گفته است که علیرغم انتظار مقامهای دولتی، اعتراضهای کارگری در سال گذشته کاهش ۳۶ درصدی داشته است، اما گزارشهای منتشر شده در رسانه‌های

داخلی ایران نشان می‌دهد که سال گذشته به صورت میانگین هر سه روز دو تجمع اعتراضی کارگری در ایران تشکیل شده است. در دو ماه‌های نخست امسال نیز کارگران با امضای طومار سی هزار نفره نسبت به حداقل دستمزد تعیین شده اعتراض کرده‌اند و به دلیل عدم دریافت مطالبات خود تجمع کرده‌اند.

زندگی زیر خط فقر

کارگران ایران تنها برای برگزاری روز جهانی کارگر چشم انتظار مجوز دولت نیستند. نهادهای کارگری ایران نسبت به افزایش حداقل دستمزد در سال جاری معترضند و در همین زمینه از دیوان عدالت اداری خواستار ابطال مصوبه شورای عالی کار شده‌اند.

شورای عالی کار ایران اسفندماه سال گذشته اعلام کرد که حداقل دستمزد تنها ۲۵ درصد افزایش می‌یابد. این در حالی بود که کارگران خواستار تعیین حداقل مزد بر اساس نرخ تورم سالانه بودند. کمیته مزد کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران اعلام کرده که نرخ تورم در سبد کالاهای اساسی بیش از ۶۵ درصد بوده است. بانک مرکزی اما نرخ تورم سالانه را ۳۱ درصد و تورم نقطه به نقطه را چهل درصد اعلام کرده است.

بر اساس قانون کار جمهوری اسلامی ایران، حداقل دستمزد باید بر اساس نرخ تورم سالانه تعیین شود، اما شورای عالی کار در نهایت با افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزدها موافقت کرده است. یک فعال کارگری به خبرگزاری کار ایران گفته است: «افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزدها توان پوشش نرخ تورم را ندارد و کارگران برای تامین نیازهای ضروری زندگی هم با کسری بودجه روبه‌رو خواهند شد.»

حسین حبیبی، عضو کمیته تعیین دستمزد هم گفته است: «حداقل مزد تعیین شده نصف خط فقر اعلام شده هم نیست. خط فقر رسمی یک میلیون و ۳۱۶ هزار تومان است آن وقت با حداقل مزد ۴۷۰ هزار تومانی چگونه انتظار داریم که کارگران بتوانند زندگی خود را اداره کنند.»

علی دهقان کیا، عضو هیئت مدیره کانون شوراهای اسلامی کار نیز گفته است که کارگران از شکایت خود کوتاه نمی‌آیند و باید دستمزدها واقعی و بر اساس خط فقر تعیین شود. او گفته است: «۷۵ درصد کارگران ایران زیر خط فقر دستمزد دریافت می‌کنند.»

امنیت شغلی در اغما

دستمزد پایین‌تر از نرخ تورم و خط فقر تنها زخم جامعه کارگری ایران نیست. جامعه کارگری ایران به شدت نگران امنیت شغلی خود نیز هست.

بر اساس آمارهای اعلام شده از سوی نهادهای دولتی ده میلیون نفر تا ۱۴ میلیون نفر از جمعیت ایران را کارگران تشکیل می‌دهند. بیشترین سهم اشتغال را بخش خدمات با ده میلیون و ۵۲ هزار نفر داراست و پس از آن بخش صنعت با هفت میلیون و ۱۰۵ هزار نفر قرار دارد.

گزارش‌های غیر رسمی منتشر شده تعداد کارگران صنعتی ایران را چهار و نیم میلیون نفر اعلام کرده که سه میلیون نفر آنان در کارگاه‌های کوچک کمتر از ده نفر کارکن مشغول به کار هستند و تنها ۸۵۰ هزار نفر از کارگران صنعتی در کارخانه‌های بزرگ با بیش از ۱۰۰ نفر کارکن مشغول به کار هستند.

فخرالله مولایی، معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت اما جمعیت کارگران بخش صنعت کشور را دو میلیون و ۵۰۰ هزار نفر اعلام کرده و گفته است: «۴۲ درصد کارگران این بخش در صنایع کوچک مشغول به کار هستند.» به گفته وی، تنها ۶۵۰ هزار نفر از کارگران بخش صنعت در واحدهای تولیدی بزرگ اشتغال دارند و ۷۰۰ هزار نفر نیز در مشاغل تولیدی خرد مشغول فعالیت هستند.

اگر آمارهای این مقام دولتی را مبنا قرار دهیم آنگاه برخلاف وعده‌های دولت، در سال‌های گذشته نه تنها بر ظرفیت اشتغال‌آفرینی در بخش صنعت کشور افزوده نشده، بلکه بیش از یک میلیون از مشاغل موجود در این بخش در هشت سال گذشته از بین رفته است.

گفته‌های محمد برخوردار، عضو هیئت رئیسه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن استان تهران هم نشان می‌دهد که در یک سال گذشته اشتغال صنعتی کشور با کاهش ۴۳ درصدی روبه‌رو بوده است. پیش از این مرکز پژوهش‌های مجلس از کاهش ۴۰ درصدی اشتغال در واحدهای صنعتی و تولیدی خبر داده بود.

افزایش هزینه‌های تولید، صاحبان سرمایه و واحدهای تولیدی را بر آن داشته است که به دنبال راهکاری برای کاهش هزینه‌ها باشند. صاحبان صنایع نیز در گام نخست اقدام به کاهش تولید کرده است، به گونه‌ای که گزارش‌های رسمی از فعالیت ۷۰ درصد واحدهای تولیدی با سی تا چهل درصد ظرفیت حکایت دارند. در چنین شرایطی، واحدهای تولیدی توان پرداخت مطالبات کارگران را ندارند و راهکار تعدیل را در پیش

گرفته اند.

در این میان بسیاری از کارگران ایران به دلیل اینکه قراردادی هستند، زیر پوشش بیمه بیکاری قرار نمی گیرند. بر اساس قانون کار جمهوری اسلامی ایران، کارگران چنانچه دو سال پیاپی در یک کارگاه مشغول به کار باشند و حق بیمه آنان واریز شود، مشمول دریافت بیمه بیکاری خواهند شد، اما آنگونه که دبیر کل خانه کارگر گفته است: «۷۰ درصد کارگران ایران قراردادی هستند.»

بر اساس قانون کار جمهوری اسلامی ایران، کارگران چنانچه دو سال پیاپی در یک کارگاه مشغول به کار باشند و حق بیمه آنان واریز شود، مشمول دریافت بیمه بیکاری خواهند شد، اما آنگونه که دبیر کل خانه کارگر گفته است: «۷۰ درصد کارگران ایران قراردادی هستند.»

پرویز مرادی، نائب رئیس اتحادیه کارگران پیمانی گفته است: «کارگران قراردادی هیچگونه امنیت شغلی ندارند. کارفرمایان با آنها قراردادهای سه ماهه امضا و سفید امضا می کنند و هر وقت که احساس کنند نیازی به کارگران ندارند، اقدام به اخراج کارگر می کنند و دست کارگران هم به جایی نمی رسد.»

کارگران به چشم نمی آیند

نهادهای کارگری ایران در سالهای گذشته خواستار حذف قراردادهای موقت و شرکتهای پیمانکاری شده اند. علیرغم وعده های دولت برای ساماندهی کارگران قراردادی تا به حال تغییری در وضعیت آنها به وجود نیامده است. در همین حال دولت لایحه اصلاح قانون کار را برای تصویب به مجلس فرستاده است.

نهادهای کارگری اصلاحات صورت گرفته در قانون کار را به زیان کارگران میدانند. محمد احمدی از اعضای شورای عالی کار خواستار تجدید نظر مجلس در این لایحه شده است. به گفته او، قانون فعلی نه به نفع کارگران است و نه به نفع کارفرمایان و مجلس باید در بررسی اصلاحات قانون کار دیدگاه های کارگران را هم در نظر بگیرد.

مشاور کانون عالی انجمن های صنفی کارگران ایران هم به خبرگزاری کار ایران گفته است: «امنیت شغلی کارگران در این قانون به طور کامل از بین می رود و زمانی که کارگر امنیت شغلی نداشته باشد قدرت اجرایی قانون کار نیز از بین می رود. کارگر تا بخواهد از حق بیمه خود دفاع کند وی را تعدیل می کنند. همه اختیارات به کارفرمایان

سپرده شده است. قدرت اخراج کارگران در عمل به صورت مطلق به کارفرمایان سپرده شده است.»

دبیر کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران نیز لایحه دولت را به نفع کارفرمایان دانسته و گفته است: «با تغییرات ایجاد شده کارفرما می‌تواند سلیقه‌ای اقدام به اخراج کارگران کند، حتی اگر آن کارگر رسمی باشد؛ در صورتی که کارفرما بخواهد می‌تواند کارگر را اخراج کند.»

داود رضوی از فعالان کارگری شرکت واحد اتوبوسرانی تهران هم معتقد است: «دولت در غیاب نمایندگان واقعی کارگران، کارگران را نمی‌بیند.» او گفته است: «اعضای گروه کارگری شورای عالی کار از نظر نوع عملکرد بیشتر تابع گروه دولت و کارفرمایی هستند و با بدنه جامعه کارگری ارتباطی ندارند.»

به گفته او، دستیابی به حقوق کارگران تنها با حضور نمایندگان واقعی کارگران ممکن است و تا هنگامی که نهادهای کارگری واقعی شکل نگیرند نمی‌توان انتظار داشت که نهادهای دولتی حقوق کارگران را رعایت کنند.

برگرفته از تارنمای [www.karshenas.com](#)

سازها را باید دوباره کوک کرد!



تقی روزبه

تحمیل سیاست ریاضت اقتصادی علیرغم تمایل اکثریت بزرگ جامعه، در اروپا و حوزه یورو بیداد می‌کند و آن چه که در این بازارمکاره ارزشی ندارد همانا سکه دموکراسی است.

کارگران رنو خودکشی از ترس مرگ؟!

سه اتحادیه کارگری متعلق به ماشین سازی رنو یکی از مهم ترین کارخانه های بزرگ ماشین سازی فرانسه و اروپا، پس از ماهها مذاکره و چانه زنی با مقامات و کارفرمایان شرکت توافقنامه ای را امضاء

کردند که طبق آن قرار است تا سال ۲۰۱۶ تعداد ۷۵۰۰ شغل حذف و بر ساعت کار کارکنان افزوده شود! *۱ به عبارت دیگر تعداد زیادی از کارگران بیکار می شوند و بقیه هم داوطلبانه و با کار بیشتر و دستمزد کم تر جور آن ها را می کشند و در مقابل صاحبان کارخانه و کارفرمایان متعهد می شوند که تا سال ۲۰۱۶ از بستن کارخانه خودداری کنند!.

البته سیاست بیکارسازی، کاهش سطح دستمزد برای پائین آوردن قیمت تمام شده، تقویت توان رقابتی سرمایه داران در مصاف با رقباء و افزایش سود به ویژه در مقاطع بحرانی امر تازه ای نیست و از خصوصیات آشنای سرمایه است و امروزه هم در سطح کلان، تحت عنوان ریاضت اقتصادی شاهد پیش برد آن هستیم. با این همه این یک روی سکه واقعیت جامعه سرمایه داری است، سویه دیگر مقاومتی است که همواره -کم یا زیاد- در برابر چنین سیاست هائی جاری بوده است. چنان که مخالفت و مقاومت در برابر چنین تعرضاتی از وظایف روتین و تعریف شده هر تشکل کارگری، حتی از نوع رفرمیستی اش بشمار می رفته است. اما آن چه که در نمونه فوق تأسف بار و نگران کننده است، مشارکت داوطلبانه کارگران و تشکل های رسمی آنان در این نوع خودکشی است! از همین رو رویداد فوق اگر برای سرمایه داران دلگرم کننده و حامل پیام خوش است، اما برای کارگران شاغل در این نوع مؤسسات فرانسوی- و البته در سایر نقاط اروپا- آن هم در شرایطی که جدال و کشاکش بزرگی در سطح کلان پیرامون قانون کار و تعرض به آن از سوی سرمایه داران و دولت فرانسه مطرح است، نمی تواند دلگرم کننده باشد. هدف از تغییر قانون کار، انعطاف پذیر ساختن آن و قانونی کردن رویه پیاده شده در سطح کارخانه رنو، یعنی باز گذاشتن دست کارفرمایان در اخراج و کاهش دستمزد و افزایش ساعت کارکنان برای رقابت پذیر کردن کارخانه است. عمق فاجعه همانطور که اشاره شد در همراهی و مشارکت بخشی از کارگران و تشکل های آنان در پیش برد این رویکرد ضد کارگری است! رویکردی که در آن کارگران البته به وساطت تشکل هائی که نمایندگی آن ها را به عهده دارند، کارفرمایان با انداختن توپ به زمین کارگران و جلب مشارکت آن ها در بیکارسازی و اخراج و تصفیه خواهران و برادران هم طبقه ای خود، در دام افسون منطق سرمایه برای استثمار بیشتر، رقابت پذیر کردن و افزایش سود کارخانه و گزینش بین دوگانه بد و بدتر گرفتار آمده اند، آن هم در ازاء تأخیر سه ساله در تعطیل کارخانه. به چنین رویکردی جز خودکشی از ترس مگر چه عنوانی می توان داد؟! و چگونه و با چه روحیه ای می توان علیه ریاضت اقتصادی، تعدیل نیروی کار و دستمزد و در یک کلام تشدید استثمار به

مقابله پرداخت؟. آن چه در شرایط حاکمیت "سوسیال دموکرات ها" صورت می گیرد، باصطلاح بریدن سر با پنبه است. کشاندن دامنه رقابت سرمایه داران به درون صفوف کارگران و سترون ساختن مبارزه آن ها از درون، کاری که معمولا جناح راست خود مستقیما قادر به انجام آن نیست همواره از مهم ترین خدمات سوسیال دموکرات ها به نظام های موجود، بویژه درمقاطع بحرانی به شمار می رفته اند. در نمونه رنوی فرانسه، کارگران با گرفتارشدن در افسون منطق سرمایه داران و دورشدن از منافع خود به مثابه یک طبقه و عمل به عنوان افراد رقیب در بازار کار، دستخوش نوعی توهم اشتراک منافع با بورژوازی می شود. رویکردی که در آن نیروی کار خود را به مثابه زائده سرمایه، گروگان و در وابستگی مطلق به آن می بیند و حال آن که در ورای این وارونگی و رازواری حاکم بر مناسبات بین سرمایه و نیروی کار، در اصل این نیروی کار است که منبع سرزندگی و هستی سرمایه بوده و هر لحظه که مصمم به اختلال و یا قطع چرخه بازتولید سرمایه بشود چرخ سرمایه از حرکت بازخواهد ایستاد، اما بشرط آن که به مثابه یک طبقه در برابر سرمایه و نه در هیأت رقابت افراد در بازار کار و برای تصاحب انفرادی شغل (درون شدگی فردیت، این فرهنگ تمام عیار سرمایه داری)، بلکه به مثابه افراد طبقه بزرگ و متکثری که در برابر سرمایه دارای منافع مشترک است ظاهر شود.

اشاره کردم که چنین رویکردی فقط مربوط به فرانسه نیست، بلکه در آلمان نیز به از سال ها پیش به درجاتی این گونه همکاری توسط کارگران واحدهای تولیدی تحت فشار سرمایه داران و با پا درمیانی سوسیال دموکرات ها به عمل آمد، و یکی از دلایل افت نسبی اعتراضات کارگری در آلمان از یکسو و افزایش توان رقابت اقتصادی آن در مقابل سایر رقبا را تشکیل می دهد و البته این بهیچ وجه به معنی بهبود وضعیت معیشتی کارگران و رضایت مردم آلمان از اوضاع نیست. برعکس در گزارشی که اخیرا دولت آلمان منتشر کرد- گزارشی که هرچه چهار سال یک بار درباره وضعیت عمومی درآمدها منتشر می شود- حاکی از افزایش شکاف طبقاتی و اجتماعی به رغم پیشرفت اقتصادی است. مطابق این گزارش رسمی ۱۰٪ خانواده ها صاحب ۵۳٪ ثروت ملی این کشور هستند که حاکی از گسترش شکاف طبقاتی است. در نظرسنجی دیگر ۷۰٪ مردم آلمان از افزایش شکاف طبقاتی ناراضی و خشمگین اند. بدیهی است که وضعیت فلاکت و بیکاری و دامنه تعرض بورژوازی به حقوق مردم در کشورهایی چون یونان و اسپانیا و پرتغال و ایرلند بسی وخیم تر از آلمان است. در اروپای شرقی ابعاد فاجعه روز به روز بیشتر می شود، تاحدی که شهروندان اقدام به خود سوزی می کنند. به عنوان مثال توصل به

فاجعه خودسوزی در بلغارستان در اعتراض به شرایط بد اقتصادی در طی هفته های اخیر به چهار نفر رسید. فاجعه تکان دهنده ای که مشابه آن در اسپانیا و یونان و ایتالیا... هم بکرات اتفاق افتاده است. پی آمدهای مخرب اجتماعی ناشی از ریاضت اقتصادی در حوزه های گوناگون که از افکندن بارسنگین بحران بردوش مردم ورهاکردنشان در جنگل بازار آزاد برمی خیزد، به راستی ابعاد نجومی پیدا کرده است، بطوری که به عنوان مثال قریب به نصف جوانان اسپانیا و یونان و... شب و روز در کابوس بیکاری و یافتن کار بصرمی برند. یکی از کارگران شرکت کننده در تظاهرات بروکسل می گوید*۲: اروپا دارد همه مردم را به فقر و جامعه را به سمت بزهکاری و از دست دادن خصائل انسانی سوق می دهد

در حقیقت سیاست موسوم به ریاضت اقتصادی و دیکتاتوری عریان بازار آزاد، پرده ریا از چهره بورژوازی برگرفته و نشان دهنده تضاد آشکار آن با منشور حقوق بشر- همان منشوری که دولت های بورژوائی به عنوان سند افتخار خود به آن می بالند- است. آیا اعمال چنین سیاست هایی با چنین تبعات اجتماعی به معنی نقض سیستماتیک حقوق بشر یعنی جنایت علیه بشریت نیست؟! و سکوت سنگین مدافعان حقوق بشر در حوزه های مربوط به قلمرو نقض حقوق اولیه شهروندان توسط سرمایه و دولت های حامی آن ها در مقیاس جهانی را چگونه می توان توجیه کرد؟ در واقع تنزل حقوق بشر به حوزه برخی شاخص های صرف سیاسی، وسیله توجیه تعرض سرمایه داری به حقوق اولیه و پایه ای انسان است. تحمیل سیاست ریاضت اقتصادی علیرغم تمایل اکثریت بزرگ جامعه، در اروپا و حوزه یورو بیداد می کند و آن چه که در این بازار مکاره ارزشی ندارد همانا سکه دموکراسی است. آخرین نمونه آن دیکته کردن این سیاست توسط سران اروپا به کشور کوچک قبرس*۳ است. چنان که بر اساس دستورالعمل تروییکای اروپا یک شبه و بطور رسمی ۶۰ درصد پس انداز کسانی که بیش از صد هزار دلار در بانک ها پس انداز داشتند به عنوان پشتوانه وام موسوم به بسته نجات (یا بسته اسارت؟!) که غالباً محصول پس انداز یک عمر شهروندان بود، مصادره گردید و البته پس اندازهای کوچکتر تر نیز تحت کنترل و فشار قرار گرفتند. سیاستی که تمکین دولت لیبرال قبرس به آن موجب خشم گسترده مردم گردید و با محاصره پارلمان قبرس، نمایندگان ناچار شدند از تصویب بسته نجات در فرم اولیه خود که حتی از این هم خشن تر بود اجتناب ورزند، اما با تغییرات مختصر شکلی که در مذاکره مجدد با تروییکا در پی این اعتراضات پیرامون شروط تضمین وام بسته نجات صورت گرفت، پارلمان قبرس نهایتاً آن را به تصویب رساند و نشان داد که در این کشورها پارلمان ها کارگزارچه نهادهائی هستند.

اکنون جامعه فرانسه نیز درمرکزآزمون مربوط به ریاضت اقتصادی و بیرون کشیده چاشنی مبارزات کارگری قرارگرفته است و درهمین راستا قرارداد کارگران رنو با کارفرمایان عمق فاجعه ای را که در برابرآن قرارگرفته ایم نشان می دهد. وضعیتی که درآن کارگران با شعارعمیقا تدافعی به دامچاله بورژوازی افتاده و با تمکین به سیاست های ریاضت کشانه ، بجای تقویت صف مبارزاتی و همبستگی کارگران، موجب ایجاد تفرقه و شکاف بدست خود و در صفوف خود گشته است. چنین رویکردی جز به معنای بازتولید موقعیت برتربورژوازی و تضعیف موقعیت لرزان و فروتر پرولتاریا در کشاکش طبقاتی بین آن ها نیست. این حتی رفرم هم نیست، و ضدرفرم دقیقا نامی است که باید برچنین فاجعه ای نهاد.

بی تردید تاکتیک فوق بلای نابهنگام و بقول معروف رعدی در آسمان بی ابرنیست بلکه محصول عملکرد یک دوره و برخی رخدادها و بطورکلی شرایط و استراتژی حاکم برمبارزه است و بدیهی است بدون نقد و بازبینی آن ها امکان تغییرریشه ای و اتخاذ جهت گیری نوین امکان پذیرنیست.

دربررسی شرایطی که منجر به چنین وضعیتی تدافعی شده است، بیش از هرچیز دو عامل پایه ای ذهن آدمی را به خود جلب می کند: نخست آن که چنین تعرضی همزمان با تشدید بحران بزرگی است که سرمایه داری را بالقوه در وضعف و شکنندگی قرارداده است و قاعدتا می بایست این سرمایه داری می بود که درموقعیت تدافعی قرارمی گرفت و امتیازمی داد، و ثانيا و مهم تر از آن، این تعرض درشرایطی صورت می گیرد که درپی توسعه کمی و کیفی وسائل تولید، افزایش بارآوری کار و مازاد تولید و رشد ثروت عمومی بطورکلی دست آوردهای اقتصادی و اجتماعی بشرجهش بزرگی کرده و اگرهمه چیز برطبق روال عادی یعنی گسترش مبارزه طبقاتی و توازن نیروی برآمده از آن پیش می رفت، قاعدتا بایستی با بازتوزیع و باز تقسیم نسبی مازاد عظیم بدست آمده، سطح زندگی کارگران و زحمتکشان بطوراکثر و استانداردهای زندگی درکل جامعه و درمقیاس جهانی بالاتر می رفت و با کاهش ساعات کارکارگران و افزایش زمان فراغت مثلا همانطورکه زمانی شعار داده می شد و درمواردی هم به اجرا گذاشته شد به ۳۵ ساعت کارمی رسید، نرخ بیکاری کاهش پیدامی کرد و دامنه خدمات و رفاه اجتماعی گسترش پیدامی کرد. اما درست درچنین بزنگاهی بجای تعمیق دست آوردهای گذشته، تعرض نئولیبرالیستی سرمایه برای پس گرفتن دست آوردهای گذشته و بطریق اولی ممانعت از بازتوزیع دست آوردهای نوین و تصاحب

یک جانبه آن آغازگشت*. هدف اصلی سرمایه تصاحب مازاد بدست آمده و عقب راندن کارگران و مردم ازسنگرهای فتح شده درقرن گذشته بود. همانطور که یکی از کارگران شرکت کننده دربروکسل می گوید: "از اوضاع و احوال می توان به روشنی دید که تامین اجتماعی در اروپا ریشه کن می شود و آن دست آوردهای اجتماعی که مادر و پدر بزرگ های ما برایش جنگیده بودند را از دست می دهیم".

بنابراین هرتحلیل واقعی باید با درنظرگرفتن این دو نکته اساسی یعنی علل توان تعرض سرمایه درعین درگیری با یک بحران بزرگ ازیکسو و علل افتادن پرولتاریه تدافع و ضعف ازسوی دیگر صورت گیرد. بطور تلگرافی می توان گفت که بسنده کردن به مبارزات درون سیستمی، عدم توجه لازم به ژرفای تحولات درحال وقوع و پوست اندازی های سرمایه و نیروی کار درراستای جهانی شدن سرمایه و جهانی عمل کردن بورژوازی و درهمان حال و درقیاس با آن ملی و محلی عمل کردن پرولتاریا، و درکل درجا زدن در گذشته، بسنده کردن به جنگ های عقبه داردرسنگرهای قدیمی، بی توجهی به روندها و پارادایم جدید و مختصات اساسی آن، از مهم ترین عوامل دخیل دربهم خوردن توازن نیرو و تعرض بورژوازی برغم بحران عظیم بشمارمی روند.*۴

اگرخواهیم با استفاده از اصطلاحات سازهای زهی وضعیت به وجود آمده را توصیف کنیم، همانطور که از کوک خارج شدن سازهای زهی (به دلیل بهم خوردن کشش سیم ها در نتیجه تغییررطوبت و شرایط آب و هوایی)، موجب می شود ریتم نت ها و هارمونی نغمه ها به هم بریزد، و ازهمین روکوک کردن به موقع و درست، شرط لازم و ضروری برای تولید نغمه های دلپذیر و دقیق است، بهان سان می توان گفت که جنبش سوسیالیستی و جنبش طبقه کارگر نیز درپی تغییرات عظیمی که نیروهای مولده و جهان، نظام سرمایه داری و ساختار نیروی کاربخود دیده است، دیگر با همان آرایش سنتی و کوک تنظیم شده قبلی و نواختن براساس آن، قادر به تولید نغمه ها و هارمونی هماهنگ با نبض تحولات جهان کنونی نیست. قرارگرفتن سازوکارهای سنتی چون احزاب و تشکل ها و گفتمان های متعلق به آن درحاشیه جنبش های نوین وچه بسا بعضا دربرابر آن ها، به روشنی از کوک خارج شدن آن ها و این که نغمه های برخاسته از آن ها چنگی بدل نمی زند را به نمایش می گذارد. معضل اصلی در نابهنگامی و ازکوک خارج شدن وکوک نشدن درانطباق با تحولات ژرف جهانی است، والبتة بازگشت به ناکجاآباد گذشته هم دردی دوانمی کند. باید سازها را مجددا در انطباق با روح زمانه و اخگرسوزان نهفته در آن کوک کرد!

[http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/
taghi_roozbeh@yahoo.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/taghi_roozbeh@yahoo.com)

*۱- توافق اتحادیه ها با... :

[/http://persian.euronews.com/2013/03/14/renault-agrees-no-factory-closures](http://persian.euronews.com/2013/03/14/renault-agrees-no-factory-closures)

*۲- تظاهرات اتحادیه های دربروکسل

<http://persian.euronews.com/2013/03/14/unions-urge-eu-to-come-up-with-plan-b-to-austerity/>

*۳- قبرس؛ طرح نجاتی که نجات نمیدهد؟

http://www.bbc.co.uk/persian/business/2013/03/130325_l10_cyprus_peston.shtml

*۴- بی شک تمرکز بر رویدادی هم چون قراردادکارگران رنو، تنها یک روی سکه واقعیت است و نمی توان آن را آئینه تمام نمای جنبش کارگری و جنبش ضدسرمایه داری دانست. برعکس درکنارتعرض بورژوازی، مقاومت جنبش ها و مبارزات دراشکال بی شمار وجه بسا در بیرون از کارخانه ها و خیابان ها دایما استمرارداشته و به نوبه خود حسرت آسایش و آرامش را از دولت ها و سرمایه داران سلب کرده است. حتی تصویرفوق تنها تصویر از اتحادیه های کارگری نیست وغلیرغم کم وکاستی ها مبارزه علیه ریاضت های اقتصادی توسط آنان را نمی توان نادیده گرفت. نمونه تجمع اخیراتحادیه های اروپا دربروکسل ازجمله آن هاست که درعین حال به عنوان یکی از جوانه های درحال رویش مبارزات فرامنطقه ای و فراملی درمقابل تعرض سرمایه جهانی محسوب می شود. با این همه مقاومت های موجود و گسترده جهانی دربرابر تعرض سرمایه داری، هنوز از آن چنان ابعاد کمی و کیفی برخوردارنشده است که بتواند تعرض سرمایه داری را، گرچه پیشروی آسان آن را با دشواری های زیادی همراه می سازد، درهم بشکند. هنوزهم شکاف زیادی بین میزان تحرک و جهانی عمل کردن بورژوازی در قیاس با پراکندگی طبقه کارگرجهانی و عملکردجهانی جنبش کارگری و ضدسرمایه داری وجود دارد که بدیهی است بدون پرکردن این شکاف، متوقف ساختن کامل تعرض بورژوازی و بهم خوردن توازن نیروبه سود نیروی کار و زحمت امری دشوار خواهد بود. دراین رابطه می توانید نکات بیشتری را در مقاله زیرپیداکنید:

نگاهی به یگ گفتگو و دو رویکرد متضاد در برابر اتحادیه ها!

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۲/blog-post_۳۰۷۷.html#more

اعتراض سندیکای کارگران شرکت

واحد اتوبوسرانی به حداقل دستمزد کارگری سال ۱۳۹۲



سندیکای کارگران شرکت واحد

سندیکای کارگران شرکت واحد می خواهد و مسئولان وظیفه دارند شکاف گسترده حداقل دستمزد و هزینه و مخارج زندگی يك خانوار 4 نفره کارگری را تامین نمایند. در این راستا کارگران با امید به نیروی خویش حق پی گیری و اعتراض را برای خود محفوظ می دارند.

در حالی که غول بیرحم گرانی ، تورم، بیکاری، رانت خواری، احتکار، دلال بازی، رشوه خواری ، هرج و مرج و ندانم کاری، تبعیض و فقر و فساد اقتصادی پیکر رنجور و لاغر اکثریت قریب به اتفاق کارگران و زحمتکشان و بازنشنگان و دیگر دارندگان درآمد ثابت و مردمان فرودست را پیایی تکه پاره می کند و خط فقر زندگی نزدیک به ۲ میلیون تومان شده است و هم زمان غوغا و فریاد مسئولان مبنی بر عدالت خواهی و رعایت کرامت انسانی و حقوق نه تنها محرومان ایران بلکه محرومان جهان گوش فلک را کر کرده است . بر خلاف شعار اقتصادی سال ۱۳۹۱ نه تنها نیروی کار مورد حمایت قرار نگرفته بلکه با شرایط طوفانی و سخت تر اقتصادی معیشت حداقلی نیروی کار مورد هجوم همه جانبه قرار گرفته است. اکنون به مصداق ضرب المثل گل بود به سبزه نیز اراسته گشت، شورای عالی کار دولتی که به اصطلاح نماینده کارگری ناتوان و بریده از بدنه کارگری که با روش های غیر دموکراتیک و نا عادلانه در آن جایگزین شده اند ، علیرغم درخواست های گسترده کارگران جهت تعیین دستمزد عادلانه که هزینه زندگی انسانی يك خانوار کارگری را تامین کند، حداقل دستمزد کارگری سال ۱۳۹۲ را ماهیانه نزدیک به پانصد هزار تومان تعیین کرده و بدین وسیله حلقه محاصره را علیه معیشت و زندگی کارگران تنگ و تنگ تر کرده است. این اوضاع و احوال تلخ و طاقت فرسا با اقدام نا عادلانه شورای عالی کار دولتی ، با سرکوب گسترده حقوق بین المللی کارگران نظیر حق تشکیل سندیکای کارگری و حق اعتراض و راهپیمایی و اعتصاب کارگری-انچنانکه در دنیا مرسوم و متداول است- تشدید شده و میشود.

سندیکای کارگران شرکت واحد به عنوان يك نهاد مستقل مردمی کارگری با تحمل همه ی ازارها و اذیت ها و سختی های گوناگون نظیر زندان

، بازداشت ، اخراج ، تهدید ، تعقیب و مراقبت و پرونده سازی و غیره... همچنان تلاش می کند از حقوق کارگری دفاع کند و در این راستا اعتراض شدید خود را علیه پایین بودن حداقل دستمزد سال ۱۳۹۲ اعلام میدارد و این عمل را توهین و تحقیر به طبقه کارگر می داند.

سندیکای کارگران شرکت واحد و مسئولان وظیفه دارند شکاف گسترده حداقل دستمزد و هزینه و مخارج زندگی يك خانوار ۴ نفره کارگری را تامین نمایند. در این راستا کارگران با امید به نیروی خویش حق پی گیری و اعتراض را برای خود محفوظ می دارند.

سندیکای کارگران شرکت واحد

اتوبوسرانی تهران و حومه

۲۳/۱۲/۹۲